

شماره ۱۷

دفترهای کارگری سوسیالیستی

رژیم رفسنجانی و مسئله بیکاری

بحران سرمایه داری جهانی

وضعیت کردستان عراق

درس‌های مبارزات کارگری

بحث آزاده: درباره وحدت کمونیست‌ها

سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷



کارگران جهان متحد شوید

## فهرست مطالب

- سمر و نقاله ۸
- ۱ سیاست رژیم رفسنجانی و مسئله بیکاری. م. رازی
- بحث ۸
- ۷ بحران سرمایه داری و وظایف چپ. مازیار روزبه
- مسئله مالی ۸
- ۱۵ نظری به وضعیت سیاسی کردستان عراق. مصاحبه با ث. و.
- در مس. هنای و مبارزات کارگری ۸
- ۲۳ مبارزات بیکاران در مسجد سلیمان.
- اطلاعیه حزب کارگران سوسیالیست ۱۳۵۸
- مسائل بین المللی ۸
- ۲۷ نگاهی به جنبش کارگری در لهستان. ه. پرورش
- تاریخ و سوسیالیسم ۸
- ۳۲ به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷
- وظائف تعلیمات کمونیستی. لئون تروتسکی
- بحث آزادی ۸
- ۴۰ درباره مسئله وحدت کمونیست ها. م. سهرابی
- هسته اقلیت، "دفترهای کارگری سوسیالیستی" و سمینارهای مشترک

## سیاست رژیم رفسنجانی و مسئلهٔ بیکاری

در سال گذشته، مسئلهٔ بیکاری به یکی از مسائل محوری کارگران و زحمتکشان ایران تبدیل شده است. دولت سرمایه داری حاکم، برای احیاء یک رژیم سرمایه داری مُدرن مورد قبول غرب - تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" - تهاجم خود بر کارگران را با بیکار کردن آنان، افزایش داده است. تعطیل و تهدید به تعطیل کارخانه ها و اخراج های گسترده کارگران - طی این دوره - در دستور کار سردمداران رژیم قرار گرفته است. رژیم با معرفی "طرح تعدیل نیروی انسانی" هزاران تن از کارگران را در طول چند ماه بیکار کرده است. اخراج ۱۰۰۰ کارگر در کارخانه های شهرستان قزوین؛ باز خریدی ۴۰۰۰ و اخراج ۱۰۰۰ تن در بنزخاور؛ تهدید به تعطیل کردن کارخانه ریسندگی و بافندگی اعتمادیه در بوشهر و کوره های آجر پزی استان آذربایجان و کارخانه های استان خراسان؛ بیکار کردن هزارها کارگر در مناطق کارگر نشین در کرج، اصفهان، صنایع نساجی کاشان و مازندران، تهدید به اخراج ۲۰ هزار کارگر ذوب آهن، طرح اخراج ۱۰۰۰ نفر از کارگران رامیاد، ۲۰۰۰ تن از کارگران جهت ری و جهت ممتاز و چند صد نفر در کارخانه پارس متال، ایران کاوه، ایران وانت، جیب لندرور و غیره، نمایان گر سیاست های فعلی رژیم است.

## علل سیاست های اخیر رژیم چیستند؟

اول، برای احیاء یک نظام سرمایه داری مُدرن، باند رفسنجانی تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" گام های اولیه را - در راستای ادغام سرمایه داری ایران در بازار جهانی - بر داشته است. ارتباط با بانک های بزرگ بین المللی و اخذ وام های کلان از آنان، جلب سرمایه گذاران خارجی و ایرانی به بازار ایران و ایجاد تسهیلات برای آنان و غیره نمایان گر این اقدامات بوده است؛ و با کسب اکثریت آراء در مجلس چهارم، و اخیراً، به دست آوردن کابینهٔ یک پارچه و طرفدار باند خود، با شدت هرچه بیشتر به سیاست "تعدیل اقتصادی" ادامه

خواهد داد. بدیهی است که نخستین و مرکزی ترین اقدام باند رفسنجانی برای فراهم آوردن وضعیت مناسب برای سرمایه گذاری و سود آوری، تشدید هرچه بیشتر بهره کشی از کارگران و استثمار شدیدتر نیروی کار است.

زیرا که، به جریان افتادن سرمایه داری در ایران امری نیست که بتواند با سهولت و آسانی تحقق یابد. بازگرداندن سرمایه داران فراری و ایجاد امنیت (اقتصادی و سیاسی) برای سرمایه داران خارجی، جلوگیری از تورم لجام گسیخته، کاهش فقر و بدبختی و گرانی، مقابله با بازار سیاه و بی اعتباری ریال در بازار ارزی جهانی، و مشکلات ناشی از تک نرخی شدن ارز و غیره، همه عوارض بحرانی هستند که گلوی رژیم را خواهد فشرد. بحران اقتصادی رژیم نه تنها ساختاری و دائمی است (مانند کلیه نظام های سرمایه داری و بخصوص کشورهای "دنیای سوم")، که اثرات جنگ ۸ ساله با عراق و ندانم کاری ها و حیف و میل های سردمداران رژیم و دعوای جناح های درون هیئت حاکم و غیره، بر شدت بحران افزوده و راه برون رفت از آن را دشوارتر و طولانی تر کرده است.

از اینرو، باند رفسنجانی، برای جبران مشکلات ناشی از بحران اقتصادی، تهاجم خود را در ابتدا متوجه طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه کرده است (سرمایه داران - چه طرفدار و چه مخالف رژیم - در ۱۴ سال گذشته هیچگاه تحت فشار مالی قرار نگرفته اند). سیاست های سال گذشته رژیم، نیز در جهت کاهش میزان دستمزد های واقعی و افزایش مدت و شدت کار بوده است. این امر نیز بایستی با عقلانی کردن تولید و در نتیجه تعطیل کردن کارخانه های غیر سودآور و بیکارکردن کارگران همراه باشد. از نقطه نظر رژیم هر چه کارخانه های غیر سود آور و یا کم سود آور از میان برداشته شوند، و تمرکز بر تولیدات اصلی بازار و سود آور ترین آنان باشد، وضعیت مناسب تر خواهد بود - بخصوص با نبود بیمه بیکاری، اخراج کارگران خرج

چندانی برای رژیم نخواهد داشت، صرفاً این عده به سایر تهیدستان و فقرای شهری اضافه خواهند شد!

**دوم**، ادغام بازار ایران در بازار بین‌المللی، رقابت سرمایه‌داران ایرانی را با هم ردیفان بین‌المللی خود طلب می‌کند - و این به مفهوم ارائه کالاها با قیمت‌های قابل رقابت با سایر کالاها در سطح بازار بین‌المللی است. در نتیجه، واضح است که هزینه تولید کالاها از آنچه تا کنون بوده باید کمتر باشد. کاهش هزینه‌های تولید نیز در وضعیت ایران که از امکانات تکنیکی عالی برخوردار نیست (و هرگز تحت یک نظام سرمایه‌داری برخوردار نخواهد شد)، مترادف است با بیکار کردن کارگران و تعطیل کارخانه‌های کم‌درآمد. مسئولان رژیم تحت عنوان "تعدیل نیروی انسانی" (بیکار کردن اجباری و یا "جابجایی اجباری نیروی کار") سیاست‌های غیر معقول خود را موجه جلوه می‌دهند.

**سوم**، رژیم رفسنجانی برای اعمال استثمار مضاعف بر کارگران ایران، نیاز به ارتش ذخیره کار در جامعه دارد. وجود تعداد زیادی از بیکاران در جامعه، سیاست‌های ضد انسانی رژیم را قابل تحقق می‌کند. ایجاد رقابت در درون کارگران (ماهر و غیر ماهر، جوان و مسن، زن و مرد، معلول و غیر معلول، "متعهد" به اسلام و غیر اسلامی و غیره)، یکی از ابزار این رژیم (و یا هر دولت سرمایه‌داری دیگر) برای پیش برد سیاست‌های خود است. با وجود ارتش ذخیره کار و اختناق و سرکوب و "قانون کار" ضد کارگری، رژیم - در صورت نبود مبارزات کارگری - قادر به پیش برد سیاست‌های خود خواهد شد.

**چهارم**، بانک‌ها و مؤسسات بین‌المللی و اعطاء کنندگان وام‌های کلان، همواره خواهان تحمیل سیاست خود به کشورهای وام‌گیرنده هستند. بدیهی است که از نقطه نظر آنان وام‌ها و اعتبارهای

اعطاء شده، می بایستی در محیطی "امن"، "آرام" و پر درآمدی سرمایه گذاری شوند. هر گونه هرج و مرج درونی (از اختلاف های درونی هیئت حاکم گرفته تا شورش های زحمتکشان و غیره)، آنان را به شدت نگران می کند. آنان نیز در ارتباط های خود با رژیم رفسنجانی، فشارهایی مبنی بر ایجاد محیطی "سالم" با بارآوری بالا و سود سرشار برای سرمایه داران، اعمال می کنند. تعطیل کارخانه های غیرسود آور (و در نتیجه بیکار کردن کارگران) و تمرکز و تأکید بر تولید های سود آور، مورد تأیید آنان نیز هست.

## مطالبات کارگران در وضعیت کنونی چیستند؟

۱- مخالفت با اخراج ها. تبلیغات رژیم مبنی بر کمبود کار سرا یا کذب است. کار به اندازه کافی برای کلیه کسانی که قادر و مایل به کار هستند در جامعه وجود دارد. تحت هیچ وضعیتی کارگران نباید اخراج شوند. چنانچه رژیم سرمایه داری قادر به نگه داری کلیه نیروی کار در کارخانه ها نیست، بایستی به جای اخراج کارگران، کار موجود را - بدون کسر کردن دستمزد - مابین آنان تقسیم کند. کاهش ساعات کار و یا از میان برداشتن اضافه کاری، می تواند از اخراج ها جلوگیری کند. این که رژیم چنین شرطی را نمی پذیرد، بهیچوجه به مفهوم "کمبود کار" نیست، علل بیکاری های اخیر در ایران در جای دیگری نهفته است.

۲- مبارزه برای بیمه بیکاری. چنانچه سردمداران رژیم قادر به تأمین کار برای کسانی که خواهان کارند، نمی باشند، وظیفه دولت تأمین زندگی آنان است. به جای اعطای وام های کلان به دلالان و سرمایه داران بخش خصوصی، رژیم بایستی به کلیه بیکاران بیمه بیکاری کامل پرداخت کند. آنچه امروز به عنوان "بیمه بیکاری" توسط دولت طرح شده است، دردی را دوا نمی کند. نخست اینکه این "بیمه" در صد بسیار ناچیزی از کارگران را در بر می گیرد. در ثانی،

مدت زمان پرداخت حقوق بیکاری بسیار محدود است. بیمه بیکاری باید شامل کلیه کارگران باشد و تا زمان بازگشت آنان بر سر کار ادامه یابد. مسبب "بیکاری ها" کارگران نیستند، که خود نظام سرمایه داری است و تاوان آن نیز باید توسط دولت سرمایه داری پرداخت شود.

### ۳- مبارزه برای افزایش دستمزد متناسب با نرخ تورم. کارگران

همواره برای حد اقل دستمزد متناسب با نرخ تورم مبارزه کرده و می کنند. امروز در شهرهای ایران حد اقل دستمزد لازم برای تأمین یک زندگی ساده در حدود سه برابر دستمزد حد اقل تعیین شده توسط دولت است. بدیهی است که دستمزدهای کارگران بایستی افزایش یافته و هر ماه بنا بر نرخ تورم بازنگری و ترمیم شوند. رژیم از طریق افزایش بیکاری های اخیر کوشش خواهد کرد تا دستمزد ها را کم یا راکد نگه دارد. ارباب و سرکوب کارگران از طریق مبارزه برای افزایش دستمزد ها متناسب با نرخ تورم، می تواند خنثی شود.

مبارزه دوره اخیر کارگران، "شورای عالی کار" را به ظاهر وادار به پذیرش افزایش دستمزد متناسب با نرخ تورم کرد. اما، نرخ تورم را خود دولت تعیین می کند - و همواره آن نرخ را پائین تر از آنچه هست، نشان می دهد. برای نظارت بر نرخ تورم کمیسیونی از نمایندگان کارگران در سطح سراسری بایستی توسط خود کارگران انتخاب شوند. صرفاً چنین بدنه ای قادر به ارزیابی نرخ تورم است و نه دروغ پردازی های "اقتصاد دان های" رژیم.

### ۴- مبارزه برای لغو مالیات. کلیه کارگران باید از پرداخت

مالیات معاف گردند. مالیات غیر مستقیم مواد اولیه غذایی باید لغو گردد. به جای اخذ مالیات از زحمتکشان و کارگران، دولت باید با اخذ مالیات تصاعدی از شرکت های بزرگ و تجار بازار و به کار گیری معقول منابع نفت، دست به اجرای برنامه های عمرانی و خدمات

اجتماعی بزند. کارگران و زحمتکشان ایران نیاز به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتابخانه، بیمارستان، دبستان، دانشگاه، مهد کودک و غیره دارند. اماکن عمومی موجود بایستی در خدمت کلیه کارگران قرار گیرند و ارجحیت و الویت به خانواده های حزب الله ای طرفدار رژیم داده نشود.

۵- مبارزه برای اتحاد کارگران. رمز پیروزی کارگران علیه بیکاری، خنثی کردن سیاست افتراق آمیز رژیم است. کارگران شاغل (عادی و پیمان کار) و غیر شاغل، زن و مرد، جوان و مسن، ماهر و غیر ماهر بایستی دست به دست هم داده و در مقابل سیاست های رژیم ایستادگی کنند. چنانچه رژیم موفق شود که با اتکاء به حمایت کارگران شاغل، با کارگران اخراجی تسویه حساب کند، روز بعد سراغ سایرین خواهد آمد. اتحاد و مبارزه واحد کارگران علیه مسئولان دولتی، امری است حیاتی.

مبارزه موفقیت آمیز برای مطالبات فوق، نیاز به تشکل های سیاسی کارگری دارد. در وضعیت اختناق آمیز کنونی ایران، تشکیل تشکل های کارگری از روزه کمیته های مخفی کارگری و در مرکز آنان هسته های کارگری سوسیالیستی عملی و قابل تحقق است.

م. رازی

۲۲ اوت ۱۹۹۳ - پاریس



## بحران سرمایه داری جهانی و وظایف چپ

در دهه گذشته، بخصوص پس از فروپاشی شوروی، گرایش های "چپ گرا" در سطح بین المللی دچار بحرانی عمیق تر از گذشته شده اند. برخی از طرفداران شوروی دچار چنان رخوت و ناامیدی شده که در بدترین حالت دست به خود کشی زده و در بهترین حالت "چپ گرایی" را به کل کنار گذاشته و تسلیم بورژوازی شده اند؛ و برخی دیگر نیز بلا تکلیف مانده و در صدد یافتن نظریات "نوین" برای نجات سیاسی خود شده اند. گرایش های سانتریست اغلب به دامن سوسیال دمکراسی پناه برده و تمام سابقه خود را مورد سؤال قرار داده اند.

طیف چپ انقلابی نیز از این وضعیت مبرا نمانده است. بر بسیاری از آنان دلسردی مفرط و ناامیدی غالب شده و مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیزم و دخالت در درون جنبش کارگری را به آینده دور موکول کرده و فعلاً در جستجوی تئوری های "نوین"، خود را چند صباحی مشغول می کنند. و برای توجیه بی عملی خود می گویند: "نظریات رهبران جنبش کمونیستی در زمان خود درست بوده، اما اکنون برای حل مسئله جهانی بایستی به نظریات نوینی دست یافت." می گویند: "سرمایه داری برای مدت طولانی مسائل خود را حل خواهد کرد و مبارزات طبقه کارگری تأثیر شده است." می گویند: "برای دستیابی به تئوری های جدید- بجای دخالت در جنبش کارگری - می بایست صرفاً به بحث و آموزش نشست و از هرگونه کارهای تشکیلاتی عجولانه پرهیز کرد." این عده در واقع می گویند مبارزات طبقاتی به عقب گام نهاده و سرمایه داری در حال بازسازی خود است و انقلاب های کارگری و ضد امپریالیستی برای دوره ای امکان پذیر نیستند. از دیدگاه انقلابیون واضح است که چنین بر خوردهایی صرفاً نشان گر گسست برخی از عناصر از درون چپ انقلابی است - کسانی که اعتماد به نفس خود را از دست داده و برای توجیه مشکلات ذهنی خود دست

به تئوری بافی های غیر موجه می زنند. البته در این میان عده ای دیگر از انقلابیون هستند که بر خلاف "دلسرد شدگان" و "شکاکان" به وظایف خود ادامه داده و مبارزات را در شکل های نوین به پیش می برند.

چنین افتراقی در درون طیف چپ انقلابی، در سطح بین المللی، تازگی ندارد. به دنبال هر شکست و پراکندگی در درون جنبش کمونیستی گرایش های گریز از مرکز شکل می گیرند. برای مثال در اوائل ۱۹۳۰ وضعیتی مشابه ای در مقیاس جهانی وجود داشت. بین الملل انقلابی (کمینترن) توسط دارو دسته استالین از هم پاشیده شده بود و انقلابیون در سطح جهانی دچار سرخوردگی و رخوت شده بودند. سرمایه داری خود دچار بحران بود و گرایش های راست و فاشیستی در حال شکل گیری بودند. در چنین وضعیتی، بسیاری از کمونیست ها دست به تجدید نظر طلبی زده و تئوری های انقلابی را در جستجوی "تئوری های نوین" رها کرده و دخالت گری در جنبش کارگری را به خانه نشینی و یا انجام خرده کاری های بی ثمر ترجیح دادند. در آن زمان (۲۹ اوت ۱۹۳۷) یکی از رهبران انقلاب اکتبر روسیه، لئون تروتسکی، که تا آخر عمر به آرمان های جنبش کارگری وفادار ماند چنین نوشت: "شکست های بزرگ تاریخی بطرز اجتناب ناپذیری سبب پیدایش ارزیابی جدیدی می شود، این معمولاً در دو جهت اتفاق می افتد. از یکسو پیشروی واقعی که با تجربیات شکست توانگر گشته است، با تمام وسائل از میراث عقاید انقلابی دفاع کرده، بر این اساس در راه تربیت کادرهای جدید برای مبارزات توده ای آتی کوشش می کند. از سوی دیگر، کسانی که به کارهای روزمره عادی عادت کرده اند، سانتریست ها و آماتورهای بوالهوس از شکست هراسان می شوند و تمام هم خود را متوجه انهدام نفوذ سنن انقلابی کرده، در تجسس "دنیای نوین" به قهقرا میروند. " (استالینیزم و بلشویزم، انتشارات طلعه).

آنچه که امروز ما در طیف چپ شاهد آن هستیم، "به قهقرا" رفتن عده ای است که امید خود را به انقلاب سوسیالیستی آتی از دست

داده‌اند. این عده حتی از کارهایی که خود اعتقاد دارند طفره می‌روند چه رسد به دخالت در جنبش کارگری. در صورتی که - در وضعیت کنونی - وظیفه اصلی انقلابیون نه تنها کاهش نیافته که تشدید نیز یافته است. موانعی که راه را برای مداخله در جنبش کارگری تا کنون مسدود کرده بود، با فروپاشی شوروی از میان برداشته شده است. برای نخستین بار پس از نیم قرن ما شاهد ظهور قشری از پیشروان کارگری و انقلابی هستیم که آغشته به انحراف‌های سابق نیستند. اما در وهله نخست وظایف سوسیالیست‌های انقلابی را بایستی از تحلیل وضعیت مشخص تحول سرمایه‌داری استنتاج کرد. چنانچه سرمایه‌داری به تمام معضلات خود غالب شده باشد و جنبش کارگری را در کلیه شئون شکست داده باشد، در آن صورت - و فقط تحت چنین وضعیتی - می‌باید به فکر شیوه دیگری از مبارزات ضد سرمایه‌داری بود، وگرنه باید کما فی سابق به وظایفی که هنوز تحقق نیافته اند ادامه داد. در نتیجه برای تعیین وظایف انقلابیون در سطح بین‌المللی، از وضعیت فعلی سرمایه‌داری جهانی آغاز می‌کنیم.

### بحران سرمایه‌داری جهانی

بدون تردید فروپاشی شوروی و اروپای شرقی تناسب قوا را در سطح جهانی به نفع امپریالیزم - به خصوص دولت آمریکا - تغییر داد. تهاجم‌های نظامی دو سال گذشته امپریالیزم به عراق و یا تهدیدهای دولت آمریکا علیه کوبا و سایر کشورهای آمریکای لاتین، آفریقائی، فلسطینی‌ها و غیره، نشان‌گر این تغییر در تناسب قوا بوده است. اما هیچ‌یک از این موارد نشان نمی‌دهد که از هم‌پاشی شوروی باعث حل مسائل و بحران اقتصادی دولت‌های غربی شده است. درست بر عکس بحران سرمایه‌داری جهانی نه تنها حل نشده که حتی عمیق‌تر هم شده است. کسانی که فروپاشی شوروی را مترادف با حل بحران سرمایه‌داری جهانی می‌پندارند، حداقل از واقعیت‌های موجود در سطح جهانی به دور هستند.

سرمایه داری دچار بحرانی عمیق تر از گذشته شده است. در بخش کشورهای سرمایه داری "جهان سوم" وضعیت اقتصادی بسیار وخیم تر از حتی اوائل قرن بیستم شده است. ده ها میلیون از مردم کشورهای آفریقای جنوبی در قحطی مطلق بسر می بند و میزان مرگ و میر افزایش یافته است. در کشورهای آمریکای لاتین (که به اصطلاح پیشرفته ترین کشورهای "جهان سوم" محسوب می شوند) سطح زندگی در قیاس با ۲۰ سال پیش بطور مطلق کاهش یافته است (بطور مثال در برزیل). کلیه کشورهای عقب افتاده جهان، در سطح تولید ناخالص داخلی، وضعیتی بدتر از سال های پیش داشته و در شرف وخیم تر شدن نیز هست.

در کشورهای به اصطلاح پیشرفته جهان و در مرکز آن ایالات متحد آمریکا، توده های مردم تحت فشار مالی شدیدی قرار گرفته و در قیاس با دهه ۱۹۵۰ سطح زندگی شان بطور مطلق تقلیل یافته است. مزایای اولیه اجتماعی مانند آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن و غیره همه مورد تهاجم دولت های سرمایه داری - تحت عنوان سیاست های تضییقاتی - قرار گرفته اند. در شهرهای بزرگ ایالات متحد آمریکا (مانند لوس آنجلس) در کنار کاخ های عظیم ثروتمندان، حاشیه نشینان فقیر در حال ازدیاد هستند - شورش های فقرای شهری در لوس آنجلس (و شهرهای دیگر آمریکا)، سال گذشته، نمونه بارز این وضعیت وخیم اقتصادی است (این وضعیت در سایر مراکز کشورهای صنعتی وجود دارد).

ریشه بحران فعلی جهان سرمایه داری در ساختار اقتصادی این سیستم نهفته است. در تاریخ سرمایه داری صنعتی - طی ۱۷۰ سال گذشته - ۲۳ بحران مازاد تولید رخ داده است (بحران های ادواری اشباع تولید). سنتاً در پی هر رکود اقتصادی دوره ای از رونق های اقتصادی مشاهده شده است. در دوره های رونق معمولاً با جذب نیروی کار به بازار، بیکاری کاهش یافته و با ایجاد زمینه برای انباشت سرمایه در صد متوسط رشد تولید بالا رفته و در نتیجه اعتبار دولت های سرمایه داری در انظار مردم افزایش می یافت. اما، طی دهه

گذشته، وضعیت اقتصادی نظام سرمایه داری روال عادی دوره های کلاسیک را طی نکرده است. میزان بیکاری که در دهه هفتاد به ۱۰ میلیون نفر در کشورهای امپریالیستی (آمریکا، اروپای غربی و ژاپن) رسیده بود در دوره رکود های اقتصادی تا سال ۱۹۸۲ به ۳۰ میلیون رسید. اما دوره رونق اقتصادی ۹۰-۱۹۸۳ این رقم صرفاً ۵ میلیون کاهش یافت (به ۲۵ میلیون رسید). و در طی بحران اقتصادی اخیر ۹۳-۱۹۹۰ تعداد بیکاران به ۷۰ میلیون رسیده است! دولت های امپریالیستی امروز با یکی از وخیم ترین بحران های اقتصادی در تاریخ خود مواجه شده و حتی در صورت بروز رونق اقتصادی قادر به حل و یا تقلیل بیکاران به میزان ما قبل از دوره رکود، نخواهند بود. در صد رشد متوسط تولید و زمینه انباشت سرمایه نیز در قیاس با دوره های کلاسیک کاهش خواهند یافت.

سیاستمداران نظام سرمایه داری نیز اعتبار خود را در انظار مردم به کل از دست داده اند. فساد، رشوه گیری، دزدی های کلان و کلاه برداری که در سابق از مشخصات بارز رژیم های "جهان سوم" بود، اکنون به یکی از سیاست های مرکزی سیاستمداران بورژوازی کشورهای "متمدن" تبدیل شده است. بسیاری از وزرا و نخست وزیران و سران ۷ کشور "پیشرفته" جهان، یا به علت رشوه گیری و کلاهبرداری تحت تعقیب هستند و یا نقداً خودکشی کرده و یا دچار سکتة قلبی شده اند! نخست وزیر "سوسیالیست" سابق فرانسه چند ماه پیش برای خاتمه رسوایی ناشی از رشوه گیری با گلوله ای خود را خلاص کرد. وزیر فعلی صنایع بریتانیا به علت فشارهای ناشی از کشف دریافت چند چمدان پول نقد از سوی شیخ های عرب - برای کمک به مبارزات انتخاباتی حزب محافظه کار بریتانیا - دچار سکتة قلبی شد. چند تن از وزرای سابق ایتالیا - برای دریافت رشوه از مافیا - تحت تعقیب قرار گرفته اند (و ده ها مورد دیگر).

بدیهی است که حکام جهان سرمایه داری نه تنها قادر به حل معضلات اقتصادی و سیاسی نبوده که فاقد هر گونه اعتبار در جوامع خود هستند. در اواخر قرن بیستم نه تنها دولت های امپریالیستی گامی

در راه حل بحران جوامع جهان برنداشته که هر روز بحران را افزایش داده و می دهند - در این دوره ما شاهد بحران رهبری طبقات حاکم در مقیاس جهانی هستیم. دوران فعلی - از اوائل قرن بیستم - دوران احتضار نظام سرمایه داری بوده است. گرچه پیش شرط های مادی برای گذار به سوسیالیزم فراهم آمده است، اما کماکان دولت های منحط سرمایه داری بر قدرت باقی مانده اند. بحران بشریت در عصر ما در این تناقض آشکار نهفته است: وجود وضعیت عینی برای گذار به سوسیالیزم و نبود یک رهبری انقلابی در سطح بین المللی برای جایگزین کردن دولت های سرمایه داری و سازماندهی انقلاب های کارگری (یعنی نبود عامل ذهنی). آنچه که برای رشد نیرو های مولده و حل کامل مسائل مردم جهان لازم است، یک رهبری انقلابی متکی بر تجارب و دست آوردهای جنبش کارگری در قرن اخیر است. در واقع بحران بشریت به بحران رهبری پرولتاریا در مقیاس جهانی تقلیل یافته است.

آنان که از عدم وجود رهبری انقلابی در سطح جهانی به این نتیجه رسیده اند که بحران سرمایه داری در چارچوب نظام امپریالیستی حل شدنی است، در دنیای غیر واقعی بسر می برند. و همچنین کسانی که بر این باورند که تدارک در راستای تشکیل یک رهبری بین المللی در دستور روز قرار ندارد، خود فریبی کرده و نهایتاً به آرمان های طبقه کارگر خیانت خواهند کرد.

## وظایف چپ انقلابی در سطح جهانی

بحران نظام امپریالیستی اما، به خودی خود گور کنان آن نظام را بوجود نمی آورد. رهبری پرولتاریا در سطح بین المللی باید توسط پیشروی کارگری و انقلابی ساخته شود. در تاریخ جنبش کارگری قرن بیستم دو بین الملل انقلابی ایجاد شدند (بین الملل سوم به رهبری لنین و تروتسکی و بین الملل چهارم به رهبری تروتسکی). اولی به علت شکست انقلاب های جهانی و انزوای اولین انقلاب کارگری به

انحطاط کشیده شد. دومی نیز به علت بحران عمیق رهبری پرولتاریا در جنبش کارگری وظایف تاریخی خود را نتوانست انجام دهد. اکنون وظیفه اصلی ای که در مقابل پیشروی کارگری و انقلابی در سطح بین المللی قرار دارد، احیاء یک سازمان بین المللی انقلابی در سطح جهانی است.

اما، این بین الملل انقلابی بایستی بر اساس یک برنامه انقلابی استوار باشد. برنامه ای که در عمل صحت آن بر کلیه زحمتکشان جهان اثبات شده باشد. برنامه ای که استراتژی انقلاب سوسیالیستی داشته و با هر گونه سیاست های سازش طبقاتی و رفرمیستی، فرصت طلبانه و فرقه گرایانه مرزبندی قاطع داشته باشد. برنامه ای که سلاحی باشد در دست کلیه زحمتکشان برای تدارک و سازماندهی انقلاب کارگری در سطح جهانی و سرنگونی کل سیستم امپریالیستی.

جنبش کارگری جهان، به چنین برنامه ای یکبار در تاریخ دست یافت. انقلاب پیروزمند اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه موتور حرکت تدوین این برنامه انقلابی بود. مصوبات و قطعنامه های چهار کنگره اول (۲۲-۱۹۱۹) کمینترن (بین الملل سوم) چکیده این برنامه انقلابی را در بر داشتند. اما به علل تاریخی این بین الملل از اوائل دهه ۱۹۳۰ به انحطاط کشیده شد و کلیه دست آوردهای جنبش کمونیستی دستخوش تحریف و نابودی قرار گرفتند - و نسلی از پیشروان کارگری و انقلابی نابود شدند. بین الملل چهارم متکی بر دست آوردهای کمینترن و برنامه انتقالی در دوره بعدی ایجاد شد. اما پس از مرگ تروتسکی ادامه دهندگان این بین الملل نیز - گرچه همواره در صف مقدم جنبش های کارگری در سطح جهانی قرار داشتند - قادر به حفظ تداوم آن دست آوردها نشدند. خیانت های طرفداران شوروی در درون جنبش کارگری و به تعویق افتادن انقلاب های سوسیالیستی، گرایش های فرصت طلبانه را در درون طیف طرفداران بین الملل چهارم ایجاد کرد. تجربه دخالت های دو دهه اخیر سازمان های "تروتسکیستی" و تشتت و چند دستگی های موجود، نشان گر عدم موفقیت این گرایش ها در تشکیل و حفظ یک سازمان انقلابی ی متکی بر سنن انقلابی

است. بدیهی است که سازمان هایی که در کارزار مبارزات طبقاتی دو دهه گذشته، مواضع فرصت طلبانه و راست اتخاذ کرده اند، در عمل نشان داده اند که قادر به رهبری جنبش کارگری در سطح جهانی نیستند. گرایش هایی که به نام تروتسکیزم - در آغاز قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ در ایران - خمینی را "ضد امپریالیست" و "ناسیونال بورژوا" معرفی کرده و حمایت "مشروط" از آن رژیم کردند، نشان دادند که از سنن انقلابی فاصله گرفته اند. همچنان جریان هایی که در جنگ ایران و عراق به جای اتخاذ موضع تدافعی - دفاع از طبقه کارگر و زحمتکشان و علیه هر دو رژیم ایران و عراق - در صف پاسداران رژیم خمینی قرار گرفتند (مشروط و یا غیر مشروط)، عملاً خود را از درون یک سازمان انقلابی بین المللی کنار رانده اند. گرایش هایی که در نیکاراگوئه رژیم ساندنیستی را یک "دولت کارگری" معرفی کردند، در عمل نشان داده اند که از استراتژی انقلاب سوسیالیستی درک درستی نداشته اند. و آنان که تحولات اخیر اروپای شرقی را "انقلاب سیاسی" نام نهادند در عمل اثبات کرده اند که جهت گیری انقلابی خود را از دست داده اند.

سازمان انقلابی بین المللی - حزب انقلاب سوسیالیستی - صرفاً بایستی با جریان هایی ساخته شود که در عمل صحت برنامه انقلابی خود را به کارگران جهان نشان داده باشند. فرصت طلبان و فرقه گرایان و اصلاح گرایان چایی در یک سازمان انقلابی بین المللی نمی توانند داشته باشند. سازمانی که رسالت جلب پیشروان کارگری - در سطح جهانی و در یک حزب انقلابی (مانند کمینترن) - را می پذیرد، باید در عمل مواضع انقلابی اتخاذ کند. تنها چنین حزب بین المللی ای قادر به تدارک انقلاب جهانی خواهد بود. بنابراین، اساسی ترین وظیفه انقلابیون در وضعیت کنونی - ضمن تشکیل حزب های انقلابی در سطح ملی - تدارک در راستای احیاء سازمان انقلابی بین المللی متکی بر تجارب کمینترن زمان حیات لنین است.

مازیار روزبه

۱۰ اوت ۱۹۹۳ - لندن



## نظری به اوضاع سیاسی کردستان عراق

مصاحبه زهر توسط یکی از طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی با یکی از مبارزان کرد، رفیق ث. و صورت گرفته است. رفیق ث. و سالها در کردستان عراق فعالیت سیاسی داشته و با محیط آن منطقه آشنایی کافی دارد. در این شماره نظر شما را به بخش اول این مصاحبه که مربوط به وضعیت امروز کردستان عراق و سیاست های جبهه مملی کردستان است، جلب می کنیم.

س: در ابتدا لطفاً مختصری راجع به شرایط کلی زندگی در کردستان صحبت کنید.

ج: شرایط زندگی مردم کردستان به وضعیت سیاسی این منطقه مربوط است. در نتیجه جنگ هایی که در این منطقه به وقوع پیوسته - جنگ ایران و عراق، جنگ با کویت، حملات متعدد دولت بعثی عراق به کردستان، بایکوت بین المللی عراق و به دنبال آن کردستان توسط عراق - ماشین اقتصادی کردستان فلج شده است. بیش از ۷۰ درصد از تولید از بین رفته است. اکثر کارخانه ها بسته شده اند. مثلاً از ۲۰ کارخانه شهر سلیمانیه، امروز فقط ۲ کارخانه، سیمان و پارچه بافی کار می کنند. بیکاری گریبان بخش عمده ای از مردم را گرفته است.

از طرف دیگر دستمزد کارگران و کارمندانی که هنوز کار می کنند، چیزی در حدود دویست تا سیصد دینار است. اما، این سیصد دینار حتی برای خرید نان هم کافی نیست. اکثر کارگران بعد از خاتمه کارشان، به جای دیگری برای کار می روند. یا دست فروشی می کنند و یا وسائلی که از قبل داشته اند را می فروشند.

در کردستان قبلاً گرسنگی وجود نداشت. اما امروز گرسنگی گریبان اکثر مردم را گرفته است. در بسیاری از خانواده ها، مردم هر روز یک نوبت غذا می خورند. کمبود نان و غذا مسئله اساسی است.

شرایط کشاورزی خیلی بدتر از شرایط تولید صنعتی است. از ۱۹۷۷ به بعد دولت عراق سیاست از بین بردن و ویران کردن روستا های کردستان را داشت. روستاییان را در اردوگاه های اجباری جمع کردند و دیگر چیزی از کشاورزی باقی نمانده است. این یکی از مشکلات بزرگ است. حالا کم کم کشاورزان سعی می کنند دوباره تولید را باز سازی کنند و در دو سال اخیر سطح تولید کشاورزی بالا رفته است.

اما، از طرف دیگر تمام مردم به مدت ۲۰ سال زیر فشار سرکوب وحشیانه دولت بعثی بودند. و در نتیجه قیام، دستاورد های بسیاری بدست آورده اند. در درجه اول آزادی های سیاسی است که امروز در کردستان موجود است.

س: اگر ممکن است به تاریخچه مختصری از اتفاقاتی که از سال ۱۹۹۱ به بعد در کردستان افتاده است، اشاره کنید.

ج: بعد از قیام مردم در ماه مارس ۱۹۹۱، حکومت بعثی حمله بزرگی به کردستان کرد و نزدیک دو تا سه میلیون نفر آواره شدند و به مرزهای ایران و ترکیه پناه آوردند. بعد از این وقایع رهبری جبهه ملی کردستان که امید زیادی به حمایت غرب و به خصوص آمریکا داشت، وارد مذاکره با عراق شد. اما این مذاکرات به بن بست رسید. پس از آن، زیر فشار های بین المللی، دولت عراق ادارات و ارتش را از کردستان خارج کرد.

جبهه ملی از طریق کمیته هایی که در دست داشت، کردستان را

اداره می کرد. و در این مقطع به این نتیجه رسید که انتخاباتی برای تشکیل مجلس کردستان سازمان دهد. اما در این انتخابات که به صورتی غیر دموکراتیک برگزار شد، فقط دو حزب، اتحادیه میهنی کردستان و حزب دمکرات کردستان، توانستند بیش از ۷ درصد آراء (یعنی حداقل نسبتی که برای ورود به مجلس لازم بود) را به دست آورند. اگر چه حزب دمکرات ۵۱ درصد آراء رابه دست آورده بود، این دو حزب، برای اینکه از درگیری میان خودشان جلوگیری کنند، به توافق رسیدند و حکومت را بین خودشان تقسیم کردند. یعنی همانطور که خودشان می گویند - فیفتی - فیفتی (پنجاه - پنجاه) کردند.

**س: گفتید که این انتخابات غیر دموکراتیک بود. به چه صورت؟**

**ج:** منظورم این است که در خیلی جاها تقلب شد. چه حزب دمکرات و چه اتحادیه میهنی در آن جاهایی که نیرویش را داشتند تقلب کردند. حتی در روز انتخابات مردم می ترسیدند که میان این ها جنگ بشود. اما به توافق رسیدند و حکومت را میان خودشان تقسیم کردند و ادارات دولتی همه زیر دست خودشان افتاد.

البته نباید فراموش کرد که این انتخابات جنبه توده ای به خود گرفت و در صد زیادی از مردم کردستان در آن شرکت کردند. مثلاً دیده می شد که افرادی که نمی توانستند به پای خود به صندوق رأی بیایند، کسی آنها را کول می کرد و می آورد که بتوانند در رأی گیری شرکت کنند. چون رأی دادن برای آنها یک معنای سیاسی داشت و اولین بار بود که در کردستان نماینده خودشان را انتخاب می کردند. یعنی به مجلس خیلی توهم داشتند. قبل از انتخابات گفته می شد که همه مشکلات، گرسنگی، بحران اقتصادی، همه و همه، به این دلیل است که مجلس نداریم. زمانی که مجلس بوجود بیاید تمام مسائل حل می شوند. تمام تبلیغات سازمان های بورژوا- ناسیونالیست کُرد، حول این مسئله متمرکز شده بود و به پارلمان قدرت معجزه آسای حل تمامی

اما حالا بعد از یک سال و چند ماه وضعیت مردم بدتر شده و نه بهتر. مثلاً که گوشت کیلوئی ۴۰ دینار بود، امروز به ۶۰ دینار رسیده است. کرایه خانه که نزدیک ۲۰۰ دینار تا ۳۰۰ دینار بود، حالا به بیش از هزار دینار رسیده و بیکاری هم بیشتر شده است. یعنی کارخانه هایی را که قرار بود به کار بیندازند، بکار نینداختند.

**س:** قبل از اینکه به مسائل اقتصادی بپردازیم، لطفاً در مورد شوراهایی که در مقطع قیام در کردستان تشکیل شدند توضیحاتی بدهید. این شوراها چگونه سازمان یافتند و هدفشان چه بود؟

**ج:** این شوراها در مدت کوتاهی بوجود آمدند. بعد از قیام در اوایل ماه مارس در شهرهای کردستان تمام نهاد های دولت عراق متلاشی شدند. فراموش نکنیم که قبل از قیام، سازمان های ناسیونالیستی گرد که در مقابل دولت عراق شکست خورده بودند، نیروهای خود را از شهرها خارج کرده بودند و در نتیجه در شهر های بزرگ کردستان حضور نداشتند. تحت تأثیر سازمان های کوچک چپ و کمونیستی، مسئله شورا مطرح شد و بسیاری از شوراهای محلی و کارخانه ها ایجاد گردید. در آغاز تشکیل شوراها، کشمکش هایی میان آنها و جبهه کردستان ایجاد شد و گاه به زد و خورد و فحاشی هم کشید. مثلاً در کارخانه سیگار سلیمانیه.

در ابتدا شوراها برای بهبود زندگی در شهرهای کردستان کارهای زیادی کردند. اما، مرتکب اشتباهات زیادی هم شدند. از جمله این که خود را مسلح نکردند و همیشه در خطر تهاجم نیروهای بورژوا-ناسیونالیست کرد و یا عراقی، قرار داشتند.

در این زمان با چراغ سبزی که آمریکا به دولت عراق نشان داد،

حکومت بعثی، اول به جنوب عراق و بعد به کردستان حمله کرد. نه شوراها و نه جبهه کردستان، هیچکدام نتوانستند در مقابل این یورش مقاومت کنند. مردم کردستان به مرزها فرار کردند و شوراها متلاشی شدند. از این مقطع به بعد شوراها دیگر نقشی در کردستان نداشتند و جبهه کردستان از طریق مذاکره و کمک غرب توانست حکومت را به دست گیرد.

**س:** آیا اکنون که جبهه کردستان به عنوان حکومت کردستان صحبت می کند، هنوز با دولت عراق در حال مذاکره است؟

**ج:** در آخر سال ۹۲ مذاکرات به بن بست رسید و قطع شد. اما، رفت و آمد هایی بود. اخیراً نماینده دولت عراق به کردستان آمده بود و مذاکرات دو باره شروع شده است.

این مذاکرات بر سر تقسیم قدرت میان جبهه کردستان و دولت عراق است. در این مذاکرات دو مسئله خاص مورد بحث است. یکی اینکه، در مقابل بایکوت جهانی عراق، دولت عراق کردستان را بایکوت کرده و مثلاً نفت به کردستان نمی دهد. و امروز بحث بر سر این است که دولت عراق به کردستان نفت بدهد، و در مقابل، آن چیزهایی که از ایران و ترکیه به کردستان می آید، به عراق ببرد. دیگر اینکه در عراق امروز دو نوع دینار وجود دارد یکی دینار رسمی قدیمی است و دیگری دیناری است - که اگر بتوان گفت - دولت عراق به طور غیر قانونی چاپ کرده است. و این ها در کردستان رواج نداشت. حالا حکومت کردستان قبول کرده که این نوع دینار را به رسمیت بشناسد.

دیگر نمی دانم به چه نتیجه ای برسند. اما فکر می کنم که دولت عراق و جبهه کردستان خواهان توافق هستند و غرب هم می خواهد که توافقی میان صدام حسین و رهبران کرد بوجود بیاید.

س: سال گذشته شاهد اتحاد دولت ترکیه و حکومت کردستان بر علیه

پ. ک. ک. بودیم. مردم کردستان به این اتحاد چگونه برخورد می کنند؟

ج: دو مسئله است. اول اینکه، مردم کردستان به طور کلی مخالف جنگ میان کردها هستند (این بار اول نیست که نیروهای کُرد با هم می جنگند. مثلاً حزب دمکرات و اتحادیه میهنی، سال ها بر علیه هم اسلحه کشیدند). و به طور کلی مخالف این جنگ هم بودند. اما، در تلویزیون های نیروهای جبهه کردستان تبلیغات زیادی شد که پ. ک. ک. با دولت بعضی رابطه دارد و اجازه نمی دهد مواد غذایی و غیره از ترکیه به کردستان بیاید و این سبب گرانی است. و از این طریق توانسته اند بخشی از مردم را متقاعد کنند. اما در اینجا و آنجا مردم می گفتند "که اگر جبهه راست می گوید بیاید و کردستان را بازسازی کند که وضعیت بهتر شود، نه اینکه با دیگران جنگ بکند".

در واقع این حمله زیر فشار ترکیه و آمریکا بود که می گفتند "که اگر حاکم هستید باید جلوی عملیات پ. ک. ک. را بگیرید که از خاک شما به کشور دیگری حمله نکند". بعد از سه هفته که جنگ تمام شد و نیروهای جبهه با پ. ک. ک. به توافق رسیدند، رهبران جبهه کردستان به شهدای پ. ک. ک. که چند روز قبل به عنوان "جاش" و مأموران بعث معرفی شده بودند، درود فرستادند و بار دیگر دروغ های جبهه برای مردم واضح شد.

در زمان جنگ با پ. ک. ک. گروه های چپی و کمونیستی در مخالفت با این جنگ، اعلامیه هایی پخش کردند و به آن نام "جنگ نا عادلانه میان بورژوا- ناسیونالیست ها" دادند. در واکنش به این مسئله، حکومت کردستان از موقعیت استفاده کرد و به این گروه ها حمله کرد. و به این بهانه که با پ. ک. ک. رابطه دارند. بسیاری از اعضای آنان را به زندان انداخت و حتی آنها را تحت شکنجه و

ضرب و شتم، قرار داد. اما در مقابل اعتراضات - چه خارج از زندان و چه اعتصاب غذای زندانیان - بعد از دو ماه آنها را آزاد کرد.

**س:** به نظر شما حکومت کردستان به کجا می رود؟ برنامه و هدفش

**چپست؟ برنامه اقتصادش چیست؟**

**ج:** البته آینده حکومت کردستان مربوط است به مبارزات طبقاتی. اما امروز می توان گفت که این حکومت هر چند که قدرت را در دست دارد، این قدرت موقتی است و این را خودش هم می داند. حتی جلال طالبانی و مسعود بارزانی هم اعتنایی به حکومت نمی کنند. گرچه نمایندگان خودشان آنرا تشکیل داده اند. دولت های غربی هم به همین صورت. آنهایی که به خارج می آیند که با بیل کلینتون و یا فرانسوا میتران در باره آینده کردستان مذاکره و گفتگو میکنند، طالبانی و بارزانی هستند، نه رئیس حکومت کردستان و یا رئیس مجلس کردستان.

اعتماد و خوش باوری این حکومت نسبت به غرب زیاد بود. اول طالبانی در اوایل سال ۱۹۹۳ به غرب آمد و در ماه ژوئن به کردستان برگشت و بارزانی هم از ماه مارس تا مه در غرب بود. بعد از بازگشت هر دو گفتند که از غرب ناامید شده اند و دیگر چاره ای جز مذاکره و مصالحه با صدام ندارند. می گویند که در شرایط پیچیده بین المللی باید سعی کرد که حکومت را در راه منافع مردم کردستان حفظ کرد. به نظر من قصدشان این است که اینها حاکم باشند و بار دیگر با صدام سازش کنند.

از طرف دیگر این حکومت آنقدر وابسته به غرب، ترکیه و سایر کشورهای منطقه است که نمی تواند حرکت زیادی بکند. حتی آن برنامه هایی هم که برای بهبود زندگی مردم داشته تا به حال پیاده نکرده و در ظرف این مدت کار قابل ملاحظه ای انجام نداده است. کار

هایی که در طول این یک سال انجام داده، فقط "دستگاه آسایش" (سازمان امنیت) را ایجاد کرده. و حالا هم می‌خواهد مردم را خلع سلاح کند. یعنی به نام دفاع از کردستان و از بین بردن میلیس یا‌های سازمان‌های مختلف که مرتب با هم کشمکش دارند. می‌خواهند مردم را خلع سلاح کنند و ارتش کردستان را تشکیل دهند.

در دوره اخیر فقط همین دستگاه پلیس و امنیت را تشکیل داده‌اند و سربازگیری هم کم کم شروع می‌شود. پول زیادی هم برای این دستگاه‌ها خرج کرده‌اند. مثلاً در سال قبل فقط ۶ میلیون دینار در بودجه کردستان به خریدن ماشین برای پلیس اختصاص داده شده بود. در حالیکه با ۶ میلیون دینار می‌توان بسیاری از کارخانه‌ها و شرکت‌های تولیدی را به راه انداخت. و یا مثلاً دستمزد یک پلیس در کردستان ۶۷۵ دینار است، در حالیکه دستمزد یک کارگر ۲۰۰ تا ۳۰۰ دینار است.

حالا از این پلیس برای سرکوب جنبش‌های توده‌ای بر علیه حکومت استفاده می‌کنند. مثلاً در ماه آوریل در "کلا" و "چمچمان" توده مردم به انبارهای آرد و مواد غذایی که حکومت این‌ها را میان مردم تقسیم هم نمی‌کند، حمله کردند و سران جبهه در منطقه را دستگیر کردند. فوراً به این بهانه که این‌ها عده‌ای اخلا لگر و اوباش و عاملین بعث هستند، پلیس به آنها حمله کرد و جنبش را سرکوب کرد.

ادامه دارد



# درسی های مبارزات کارگری

## مبارزات بیکاران در مسجد سلیمان

اطلاعیه زیر توسط هواداران "حزب کارگران سوسیالیست" در مسجد سلیمان در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۵۸ - در جزوه ای تحت عنوان مسئله بیکاری، سیاستهای هیئت حاکم و مبارزات مسجد سلیمان" (انتشارات حزب کارگران سوسیالیست) منتشر شد.

هم اکنون صدها نفر از دیپلمه های بیکار و مبارز در مسجد سلیمان یعنی شهری که هفتاد سال پیش اولین هسته اساسی کارگران صنعتی ایران و شاید خاورمیانه را در دامن خود متولد نمود - برای دست یافتن به خواسته های بحق خود مبنی بر:

۱- ایجاد کار

۲- در صورت عدم ایجاد کار پرداخت حق بیکاری

۳- اختصاص دادن محلی مستقل برای تجمع دیپلمه های بیکار

در ساختمان فرمانداری تجمع نموده اند. متحصنین در روز شنبه ۱۵ دی ماه (۱۳۵۸) مورد حمله عده ای از اوباش سازمان یافته دولتی، پاسداران انقلاب اسلامی و افراد کمیته امام قرار گرفته اند که طی آن قریب ۲۰۰ نفر زخمی شده اند. در همین روز چندین نفر از مبارزین دیپلمه دستگیر شدند که تحت فشار پشتیبانی عظیم توده های شهر در روز دوشنبه ۱۷ دی آزاد شدند.

این حملات بیشرمانه، از جمله یورش های پی در پی سردمداران رژیم سرمایه داری معمم علیه حقوق و مبارزات حق طلبانه توده های وسیع مردم زحمتکش محسوب می شود. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، شورای انقلاب و صدا و سیمای جمهوری اسلامی در سطح کشوری و مقامات دولتی و روحانی در سطح شهر مسجد سلیمان ادعا می کردند که با اعلام تعطیلی عمومی در روز شنبه ۱۵ دی و با

برگزاری راهپیمایی خواهان بسیج مردم علیه امپریالیسم امریکا بودند ولی در عمل دیدیم که هدف اساسی آنان چیزی جز فریب مردم در سطح سراسری علیه جنبش آزادیخواه آذربایجان و در سطح شهر ما علیه دیپلمه های بیکار مسجد سلیمان نبوده است. به گواه ۱۵ دی، مسجد سلیمان شاهد ناتوانی رژیم کنونی در مبارزه علیه امپریالیسم جهانی بود. مسجد سلیمان در همین روز نشان داد که دولت سرمایه داران ایران بجای مبارزه قاطع علیه امپریالیسم به جنگی آشکار علیه کارگران، بیکاران، زحمتکشان و ملیت های تحت ستم ایران شتافته است.

برادران و خواهران دیپلمه و بیکار شهر ما همانند چند میلیون ایرانی بیکار خواهان اشتغال فوری بکار می باشند. و حق کار یعنی حق ادامه زندگی. این مبارزین همچنین از دولت خواسته اند که بدانها حق بیکاری پرداخت گردد تا از چنگال و وحشتناک فقر و نابودی بدر آیند. اما هیئت حاکمه باحتمالات خود نشان داده است که با حق زندگی انسانی مردم محروم سر مخالف دارد. برادران و خواهران بیکار ما در عین حال از مقامات دولتی خواسته اند تا محل مستقلی را برای تجمع آنان فراهم نمایند. اما سردمداران رژیم سرمایه داری بجای رسیدگی جدی به این حق دمکراتیک، قلوه سنگ اوباش سازمان یافته و فشنگ و گاز اشک آور پاسداران انقلاب اسلامی را حواله متحصنین نموده اند. و بدین ترتیب نشان داده که یکسره با حق تجمع محرومین و ستمدیدگان مخالف است.

توده های عظیم مردم زحمتکش ایران با آفریدن قیام پرشکوه بهمن، رژیم جنایتکار سلطنت را سرنگون کردند و ضربات مهلکی به دستگاه استبداد پهلوی وارد آوردند تا حاکمیت مردمی خود را برقرار نمایند و جامعه ای بر اساس وفور و فراوانی را پایه ریزی نمایند. اما حضرات روحانیت و جنتلمن های اسلامی و سرمایه دار که بشکرانه جنبش ضد سلطنت و ضد استبداد به سر قدرت رسیده اند و رژیم مستبد خلافت اسلامی را بر تارک سرمایه داری فرتوت ایران بنا نهاده اند، در اولین قدم از اقدامات ضد مردمی خود فرامینی را صادر کرده

اند و قوانینی را وضع نموده اند که طی آن از استخدام بیکاران در دستگاه دولتی و در مراکز تولیدی دولتی و خصوصی ممانعت بعمل آید. و جالب اینکه در همین روز شنبه ۱۵ دی که بیکاران مسجد سلیمان مورد سنگسار اوپاش سازمان یافته دولتی قرار گرفته بودند، کنفرانس استانداران به ریاست حجت الاسلام اکبر رفسنجانی سرپرست وزارت کشور و با شرکت مهندس نعمت زاده وزیر کار و امور اجتماعی در تهران افتتاح گردید، تا به مسئله اشتغال بکار بیکاران "رسیدگی" نمایند. این کنفرانس که بمدت دو روز ادامه داشت پس از ۱۴ ساعت "بحث و بررسی" در باره طرح اشتغال بکار بیکاران بالاخره باین نتیجه رسید که از استخدام بیکاران در بخش دولتی همچنان ممانعت بعمل آید. دولتی که در سرکوب حقوق سیاسی و اقتصادی میلیونها مردم زحمتکش ایران از تیزی پای گریز درنده برخوردار بوده است در امر رفع مسئله بیکاری حتی به کند پایی لاک پشت هم نمی رسد.

چگونه در کشوری با اینهمه ثروت سرشار حاصل از نفت و با این چنین سطح نازل زندگی مردم می توان از عدم وجود امکانات لازمه برای رفع فوری بیکاری قریب ۴ میلیون مردم زحمتکش صحبت کرد.

مسئله بیکاری با اجرای دو سیاست زیر براهتی حل شدنی است:

۱- اجرای فوری برنامه های عمرانی و گسترش همه جانبه

خدمات عمومی. ایجاد مدارس در شهرها و روستاها، تأسیس دانشگاه در مسجد سلیمان، ایجاد پارک ها و مراکز تفریحات سالم متعدد، ایجاد درمانگاه ها و بیمارستانها، ساختن کتابخانه های عمومی، ایجاد خانه های راحت و ارزان برای بی خانمان، جاده سازی، پل سازی، ایجاد مهد کودک، تأمین آب، گاز و برق برای شهر و روستا و غیره و غیره.

۲- تناسب ساعات کار: در حالی که جامعه ما تا گرداب فساد،

نومیدی و انهدام ناشی از بیکاری میلیونی چند قدمی فاصله ندارد مقامات دولت و سرمایه داران ادعا می کنند که بخاطر کافی بودن نیروی کار شاغل در مراکز تولیدی دولتی و خصوصی از استخدام بیکاران معذور هستند. بنا به این سیاست بار بحران سرمایه داری

بایستی به دوش توده های کارگر و زحمتکش بیفتد. کارگران و بیکاران برای رهایی از ظلمت فقر و انهدام بایستی خواست انقلابی خود را مطرح نمایند. بایستی بدون کاهش سطح دستمزدها کلیه بیکاران فوراً بکار گمارده شوند و متناسب با آن ساعات کار کاهش یابد.

اما تحقق این خواسته های بحق فقط از طریق مبارزات و تشکیلات مستقل کارگران، بیکاران و تهیدستان شهری امکان پذیر است. برادران و خواهران دیپلمه بیکار شهر ما با تصرف ساختمان فرمانداری راه مبارزه را نشان دادند. دانش آموزان و معلمین انقلابی با مبادرت به اعتصاب در مدارس و با شرکت این مبارزات ابعاد جنبش را گسترش داده اند. هم اکنون از دروازه ساختمان فرمانداری اقشار مختلفی از کارگران و تهیدستان شهر و روستا عبور می کنند و به صف مبارزه می پیوندند. مبارزه ای که از تحصن دیپلمه های بیکار شروع شد به مبارزات اقشار وسیعی از توده های محروم شهر ما مبدل شده است و میرود تا حاکمیت توده های کارگر، سرباز و محرومین شهری را در مقابل دولت سرمایه داران پایه ریزی نمایند. مسجد سلیمان هم اکنون به یکی از مراکز توجه در سطح سرتاسری مبدل شده است. فرماندار دولت سرمایه داران پا به فرار گذاشته است. زنده باد حاکمیت واقعی شورای نمایندگان کارگران، سربازان، دانش آموزان، کارمندان ارتش، معلمین، بیکاران، کارمندان جزء دوایر دولتی و تهیدستان شهر در مسجد سلیمان. شهر مسجد سلیمان را به شهری از مبارزات بی امان علیه سرمایه داری و امپریالیسم مبدل گردانیم.

+ فرماندار فراری معزول باید گردد!

+ پیش بسوی تشکیل فوری شورای مرکزی نمایندگان کارگران و زحمتکشان برای کنترل شهر مسجد سلیمان!

## نگاهی به جنبش کارگری لهستان

اعتصابات عظیم کارگری لهستان در سال ۱۹۸۰ را همه به خاطر دارند. همه به خاطر دارند که چگونه سندیکای همبستگی که در کارخانه کشتی سازی لنین در گدانسک ایجاد شد، در طی چند ماه در سراسر لهستان مستقر شد. همه به خاطر دارند که چگونه نیرو و توان پرولتاریا، دیکتاتوری حاکم بر لهستان را به لرزه افکند و توانست آزادی سازمان های کارگری را به حکومت تحمیل کند.

اما از طرف دیگر، همه به خاطر دارند که چگونه در ماه دسامبر ۱۹۸۱، دولت لهستان با یک کودتای نظامی، تمام دست آوردهای ۱۵ ماه مبارزات کارگران را از آنان پس گرفت و جنبش کارگری با وجود ایجاد سازمانی همچون "سندیکای همبستگی" که در حدود ۱۰ میلیون عضو داشت (ده میلیون از ۳۵ میلیون نفر جمعیت لهستان در آن زمان، یعنی در صدی که تا به حال هیچ کدام از سندیکاهای اروپای غربی به آن دست نیافته اند) مقاومتی از خود نشان نداد و تقریباً بدون مبارزه تسلیم کودتای نظامی شد.

اگر وظیفه انقلابیون کمونیست آن زمان دفاع بی قید و شرط از فعالین کارگری لهستان که تحت پیگرد قرار می گرفتند و به زندان می رفتند بود، وظیفه امروزشان بررسی تاریخ این مبارزه است که چگونه این جنبش عظیمی به این سادگی شکست خورد. باید کلیه نظرات و سیاست هایی که در این جنبش مطرح شد مورد بررسی قرار گیرد و ریشه سیاسی که طبقه کارگر را کاملاً در مقابل رهبران دولت فلج کرد، را پیدا کرد.

طبقه کارگر لهستان سابقه مبارزاتی طولانی ای دارد. با وجود استقرار دیکتاتوری استالینیستی در سال ۱۹۴۸ در لهستان، که جلوی هر گونه آزادی سازماندهی را از طبقه کارگر می گرفت، بارها جنبش

کارگری دولت را وادار به عقب نشینی کرده است. هر بار دولت می خواهد قیمت مایحتاج اولیه زندگی را افزایش دهد، کارگران با سازمان دادن اعتصابات سراسری دولت را وادار به عقب نشینی می کنند. در سال ۱۹۵۶، ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ این سناریو تکرار شد. هر بار دولت در ابتدا با سرکوب کارگران شروع می کند و بعد در مقابل عظمت جنبش کارگری وحشت می کند. حکومت تغییر می کند و رئیس جدید حکومت قیمت ها را به سطح سابق باز می گرداند.

در اول ژوئیه سال ۱۹۸۰ دولت قیمت گوشت را که توسط تعاونی های کارخانه ها پخش می شد، بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد - با توجه به مرغوبیت آن - افزایش داد. در همین ماه اعتصابات اعتراضی علیه این افزایش قیمت شروع شد. در ۱۴ اوت کارخانه کشتی سازی لنین وارد اعتصاب شد و فردای آن روز سایر کارخانه هایی که برای کشتی سازی کار می کردند به اعتصاب پیوستند. کمیته اعتصابی انتخاب شد و مأمور مذاکره با مدیریت کارخانه شد. بدعت این مذاکرات این بود که از طریق بلند گو در سطح کارخانه پخش شد تا کارگران بدانند که نمایندگان آنها چه می گویند. مذاکرات یک روز طول کشید و مدیریت کارخانه کشتی سازی بخشاً به خواست های کارگران جواب مثبت داد. نمایندگان کمیته اعتصاب، از جمله لخ والزا، براین اساس پیشنهاد پایان اعتصاب را دادند. اما، مسئله سایر کارخانه ها همچنان به قوت خود باقی ماند. اگر اعتصاب کارخانه کشتی سازی پایان می گرفت، دیگران هیچ چیزی بدست نمی آوردند. در مقابل واکنش کارگران لخ والزا گفت: با اینکه پیشنهاد ریاست کارخانه قابل قبول است، به خاطر همبستگی با سایر کارخانه ها، تا رسیدن آنها به خواست هایشان، اعتصاب را ادامه خواهیم داد.

نقطه عطف جنبش در این جا است. نمایندگان کارخانه کشتی سازی و ۲۰ کارخانه دیگر، کمیته سراسری اعتصاب را سازمان می دهند. در طول یک هفته بیش از ۶۰۰ کارخانه منطقه گدانسک به اعتصاب می پیوندند و نمایندگان خودشان را به کمیته سراسری اعتصاب می فرستند.

کمیته سراسری ۲۱ ماده را به عنوان خواست های کارگران انتخاب می کند که به طور خلاصه به قرار زیر هستند:

- ۱- قبول سندیکاهای آزاد و مستقل از "حزب کمونیست"؛ ۲-
- تضمین حق اعتصاب، امنیت اعتصاب گران و افرادی که به آنها کمک می کنند؛ ۳- آزادی حق بیان؛ ۴- بازگرداندن کارگران و دانشجویانی که اخراج شده اند؛ ۵- معرفی کمیته اعتصاب و خواست هایش در رسانه های عمومی کشور؛ ۶- فراهم کردن امکان دخالت در تصمیم گیری های اقتصادی برای همه؛ ۷- پرداختن دستمزد روزهای اعتصاب؛ ۸- بالا بردن دستمزد به مبلغ ۲۰۰۰ زلوتیس؛ ۹- بالا بردن دستمزد ها متناسب با نرخ تورم؛ ۱۰- فراهم کردن مواد غذایی برای بازار داخلی؛ ۱۱- پخش کوپن برای گوشت؛ ۱۲- بستن مغازه های اختصاصی؛ ۱۳- از میان بردن امتیازات اعضاء حزب و نیروهای پلیس؛ ۱۴- پائین آوردن سن بازنشستگی، ۵۰ سال برای زنان و ۵۵ برای مردان؛ ۱۵- بالا بردن حقوق بازنشستگی؛ ۱۶- بهبود شرایط کار سازمان های بهداشت؛ ۱۷- ایجاد مهد کودک و کودکستان به اندازه کافی؛ ۱۸- مرخصی زایمان به مدت ۳ سال؛ ۱۹- پائین آوردن مدت انتظار برای دریافت خانه؛ ۲۰- بالا بردن مخارج ایاب و ذهاب؛ ۲۱- عمومی کردن دوز تعطیل در هفته.

اعتصاب هر روز بسط پیدا کرد و بالاخره نمایندگان دولت در ۳۰ اوت ۱۹۸۰ در گدانسک، خواست های کمیته سراسری اعتصاب را پذیرفتند.

بعد از این پیروزی شرایط جامعه لهستان دگرگون می شود. آزادی بیان، حق تجمع و ایجاد سندیکای سراسری به طبقه کارگر اثبات می کند حکومت قدر قدرت نیست و می توان آنرا شکست داد. در مقابل تمام اجحافات سازمان های دولتی که می خواهند به گونه ای توافق ۲۱ مادهای گدانسک را زیر پا بگذارند، طبقه کارگر با مبارزاتش پاسخ می دهد: دولت دیگر در مقابل این مبارزات قادر به کنترل اوضاع نیست. اما طبقه کارگر که نیروی خود را به نمایش گذاشته بود و نشان داده بود که چگونه مبارزات کارگری طی چند ماه منی

توانند دیکتاتوری چندین ساله حاکم را به زانو در آورند، از این نیرو برای آماده کردن شرایط، جهت بدست گرفتن قدرت، استفاده نمی کند.

نیروهای ارتجاعی نزدیک به کلیسا، نیروهای ناسیونالیست طرفدار حکومت نظامی پیلسووسکی (دیکتاتور نظامی ناسیونالیست لهستان در سال ۱۹۲۰)، نیروهای طرفدار غرب و غیره به تکاپو افتادند تا از موقعیت استفاده کنند. این ها که در سندیکا و رهبری سندیکا مستقر شده بودند، همه ادعای صحبت به نام و به جای کارگران را داشتند. همه می خواستند از توان و انرژی کارگران برای رسیدن به اهداف خودشان استفاده کنند. اما همه از متلاشی شدن دولت ملی لهستان توسط کارگران می هراسیدند. هدف همه اصلاح این دولت بود. و به هر قیمتی، حتی به قیمت فداکردن خودشان و طبقه کارگر، خواهان حفظ این دولت بودند. در مقابل نیروی سیاسی ای که تنها هدفش دفاع از منافع کارگران باشد، نیروی سیاسی ای که بتواند آگاهی کارگران را بالا برد و در مقابل آنها چشم انداز وسیع تری قرار دهد، وجود نداشت.

اگر توده کارگران با ساختن سندیکای سراسری هدف ایجاد تشکلی برای سازمان دادن مبارزات روزمره شان را دنبال می کردند، دیگران با ایجاد سندیکاهای سراسری سعی می کردند که نقطه اتکایی جدا و خارج از نفوذ دولت و "حزب سوسیالیست" حاکم، پیدا کنند تا توسط آن بتوانند به دولت فشار بگذارند و به توافقاتی برسند و به گونه ای تک حزبی حاکم را متلاشی کنند.

به عبارت دیگر تمام فعالیتی که برای ایجاد سندیکا توافق داشتند، یک هدف و یک منافع طبقاتی یکسانی را دنبال نمی کردند. سندیکای همبستگی از یک طرف نشانه و باز تاب مبارزه جویی کارگران لهستان و توان سازمان دهی آنان بود و از طرف دیگر با اینکه بر خود نام سازمان سیاسی نمی گذاشت، سازمان سیاسی ای بود در خدمت اهدافی جدا از اهداف کارگران.

در مقابل بحران اقتصادی که لهستان را فرا گرفته بود، اعتصابات



کارگری همواره رو به افزایش بود. در این شرایط طبیعی بود که دولت برای مدت زیادی وجود سندیکا را تحمل نخواهد کرد. برای تمام مفسرین وقت واضح بود که دولت از تابستان ۱۹۸۱ در حال سازمان دادن نیروهای نظامی اش برای حمله به سندیکا است. چند بار در نقاط مختلف به سندیکا حمله شد تا بالاخره در دوازده دسامبر ۱۹۸۱ دولت حکومت نظامی اعلام کرد و هزاران کارگر عضو سندیکا را به زندان انداخت.

رهبران سندیکا، قبل از حکومت نظامی، توضیح می دادند که نیروی سندیکا آنقدر عظیم است که آهسته آهسته و بدون انقلاب تمام شرایط جامعه را عوض خواهد کرد. اما نباید عجله کرد. باید صبر داشت و با دولت مذاکره کرد و به توافق رسید. حتی بخشی از رهبران سندیکا علیه کارگرانی که برای پاسخ به اجحافات پلیس به کلانتری ها و دفاتر حزب حمله کرده بودند، موضع گرفتند.

عدم وجود یک حزب انقلابی کمونیستی که آگاهانه چشم انداز انقلاب را در مقابل کارگران مطرح کند و متحدین خود را نه در اقشار مرفه جامعه بل که در طبقه کارگر سایر کشورها پیدا کند، اجازه داد که رهبری جنبش کارگری در دست نیروهای سیاسی ای که گرچه خود کارگر بودند، اما اهداف طبقات دیگری را دنبال می کردند، بیفتد.

دنباله روی از این سیاست بود که کارگران را بدون هیچ چشم اندازی در مقابل حکومت نظامی قرار داد و قبل از حکومت نظامی آنها را خلع سلاح کرد. رهبری ای که می گفت باید واقع بین بود و از خیال پردازی در سیاست خود داری کرد و آهسته آهسته جلو رفت، بار دیگر نشان داد که چشم پوشی از انقلاب کارگری برای بهبود شرایط زندگی توده مردم خیال پردازی است، نه پیش بردن سیاست انقلاب کارگری.

ه پرورش

۲۰ اوت ۹۳ - پاریس

## به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ وظائف تعلیمات کمونیستی

متن زیر، متن سخنرانی ای است که لئون تروتسکی در ۱۸ ژوئن ۱۹۲۳ در طول مراسم پنجمین سالگرد دانشگاه سوردلف (۱) ابراد کرد. متن سخنرانی اولین بار در تاریخ ۲۴ و ۲۶ ژوئن ۱۹۲۳ در روزنامه "پراودا" چاپ شد. متن کامل شامل هشت بخش است و در اینجا ما بخش های ۱، ۳ و ۵ را در اختیار شما می گذاریم.

### "شخص جدید" و انقلابی

رفقا! سراسر اتحاد شوروی - و ما باید مصرانه بخاطر داشته باشیم که از یک اتحاد تشکیل شده ایم - اکنون با جشن های پنجمین سالگرد حیات خود، غرق در زندگی است. باید اقرار کرد که پس از اینکه انسان چهلمین سالگرد زندگی خودش را پشت سر گذاشت، دیگر همه سالگردها مزه خود را از دست می دهند. ولی اگر فقط یکی از پنجمین سالگردهای ما سزاوار توجه باشد و بتواند عملاً باعث طغیان روحی فرح انگیزی بشود، این سالگردی است که ما اکنون جشن می گیریم؛ سالگرد دانشگاه کمونیستی که بنا بگفته سوردلف، مولد جوانان حزبی است...

رفقا! غالباً گفته می شود که هدف تعلیمات کمونیستی، پروراندن نوع جدیدی از بشر است. این الفاظ کمی بیش از اندازه کلی و احساساتی هستند. قبول است که در موقع فرا رسیدن سالگردها، بروز احساسات نه تنها مجاز است، بلکه قابل تشویق هم هست. ولی احتیاجی نیست که در این سالگرد به تفسیر بشر دوستانه بی قواره ای

از "بشر جدید" و یا هدف تعلیمات کمونیستی دست بزنیم. در این هیچ شکی نیست که بشر آینده، بشر اهل کمون، موجودی فوق العاده جالب و جذاب و با روانی - فوتوریست ها (۲۷) مرا خواهند بخشید، ولی به وهم من بشر آینده دارای روان خواهد بود [خنده] حضارم - بله، همانطور که می گفتم، روانی بسیار متفاوت با روان ما خواهد داشت. هدف کنونی - می بخشید ولی بدبختانه - تعلیم بشر آینده نیست. طرز برداشت تخیلی روان شناسانه - بشر دوستانه، چنین است که ما باید اول "نوع بشر جدید" را تعلیم بدهیم، و بعداً آنها خودشان اوضاع جدید را خلق خواهند کرد.

ما این را باور نداریم. ما می دانیم که انسانها مولود اوضاع اجتماعی هستند و نمی توانند بطریقی به بیرون از آن جهش کنند. ولی ما یک چیز دیگر را هم می دانیم؛ و آن اینکه رابطه متقابل العمل پیچیده ای بین انسان ها و محیطشان وجود دارد. اشخاص خودشان ابزار توسعه تاریخی هستند و نه کم اهمیت ترین این ابزار. بنابراین در داخل این بهم پیچیدگی بغرنج تاریخی، ما بین محیط و عملیات انسان های فعال، ما نباید تصور کنیم که مشغول خلق بشر کامل و بطور تجریدی موزون اهل کمون هستیم (و دانشگاه سوردف هم یکی از ابزار ماست)، - نخیر. ما داریم به انسان های حقیقی عصر خودمان شکل می دهیم، انسان هایی که مجبور هستند برای خلق شرایطی که از داخل آن بشر موزون اهل کمون پا به عرصه وجود می گذارد، جدال کنند. و این البته کار کاملاً متفاوتی است، به دلیل اینکه اگر بخواهیم خیلی رک صحبت کنیم؛ نوه نتیجه ما یعنی بشر اهل کمون، یک انقلابی نخواهد بود. در حلقه اول این اشتباه بنظر می رسد؛ حتی توهین آمیز جلوه می کند. ولی چنین است. در مفهوم مان از "انقلابی"، ما افکار، نیروها و مجموعه کل شور و هیجانات خود را ترکیب می کنیم. بنابراین کلمه "انقلابی" آغشته است با عالی ترین ایده آل ها و اخلاقیاتی که از کل تکامل فرهنگی عصر ماقبل ما به دست ما رسیده است. بنابراین بنظر می رسد که وقتی ما به نسل های آینده به عنوان

انقلابیون نگاه نمی‌کنیم، داریم از آنها هتک شرف می‌کنیم. ولی ما نباید فراموش کنیم که یک انقلابی، محصول اوضاع تاریخی بخصوصی است، محصول جامعه طبقاتی است. انقلابی، یک تجرید روان شناسانه نیست. انقلاب بخودی خودش یک اصل تجریدی نیست، بلکه یک حقیقت مادی تاریخی است که از میان تخاصمات طبقاتی، از میان انقیاد قهر آمیز یک طبقه بوسیله طبقه دیگر، رشد می‌کند. بنابراین این انقلابی یک تیپ مشخص تاریخی - و نتیجتاً یک تیپ موقتی است. ما بحق افتخار می‌کنیم که متعلق به این تیپ هستیم. ولی ما با عمل خود مشغول خلق کردن شرایط یک نظام اجتماعی هستیم که در آن تخاصمات طبقاتی، انقلابات و بنابراین این انقلابی هم، وجود نخواهد داشت. البته خود معنی کلمه "انقلابی" را می‌توان آنقدر توسعه داد تا تمام افعال آگاهانه بشری را در بر بگیرد - مانند فعالیت در راه مهار کردن طبیعت، توسعه دستاوردهای تکنیکی و فرهنگی، و یا حتی پل زدن بطرف سایر منظومه‌ها که تا اکنون نه می‌توانیم در باره اش چیزی بدانیم و نه حتی تصورش را بکنیم. ولی رفقا، ما حق نداریم دست به چنین تجرید و چنین توسعه نامحدودی از کلمه "انقلابی" بزنیم، به این خاطر که ما به هیچ وجه وظیفه مشخص تاریخی، سیاسی و انقلابی خودمان را - که عبارت است از برانداختن جامعه طبقاتی - انجام نداده ایم.

اجتماع ما جهش بزرگی به خارج از برده داری سرمایه داری کرده است، ولی هنوز حتی آستانه اجتماع موزون کمونیستی هم قابل رؤیت نیست. در نتیجه - من فکر نمی‌کنم تأکید بر روی این موضوع جایش اینجا نباشد، و در فرارسیدن سالگرد دانشگاه سوردلف بیشتر از همیشه هم باید تأکید شود - ما اصلاً نباید تصور کنیم که هدف تعلیمات ما خلق اهالی موزون کمون تحت شرایط آزمایشگاهی است؛ آنهم در این دوره فوق العاده ناموزون انتقالی جامعه. چنین هدفی رقت آور است و خیالبافی بچه گانه. ما می‌خواهیم جنگدگان و انقلابیونی خلق کنیم که محافظ و جانشین سنن تاریخی انقلابی ای

باشند که ما هنوز موفق به تحقق کامل آن نشده ایم.

## انقلابی و تصوف

دانشگاه سوردلف باید انقلابیون را تعلیم دهد. انقلابیون چه کسانی هستند؟ خصائص اصلی آنها چیست؟ باید تأکید کرد که ما، حتی بخاطر تمرکز فکری، حق نداریم انقلابیون را از پایه طبقاتی ای که بر اساس آن تکامل یافته اند، و بدون آن وجود ندارند، جدا کنیم. انقلابیون عصر ما، که تنها می توانند به طبقه کارگر وابسته باشند، دارای خصائص روانی، کیفیات فکری، و اراده مخصوص بخود هستند. اگر ضروری و ممکن باشد، انقلابیون به عنف سدهای تاریخی را می شکنند. اگر امکانش نباشد، راه خود را کج می کنند. اگر امکان راه کج کردن نباشد، انقلابیون صبورانه و مصرانه می خراشند، ریز ریز می کنند و جلو می روند. آنها انقلابی هستند، به این خاطر که ترسی از درهم شکستن موانع و یا بکار بردن جبر بیرحمانه ندارند. آنها ارزش تاریخی این چیزها را می دانند. تقلائی دائمی آنها در اینست که تمام ظرفیت تخریبی و خلاقه کار خود را مورد استفاده قرار دهند؛ یعنی اینکه از هر شرایط معین تاریخی، حداکثر آن چیزی را که قابل استفاده برای پیشبرد طبقه انقلابی است، استخراج کنند.

انقلابیون در فعالیت های خود تنها توسط موانع بیرونی محدود می شوند و نه موانع درونی. یعنی اینکه باید خود را آنچنان تعلیم بدهند که وضع خود و واقعیت مادی و مشخص کل صحنه عملیات خود را، هم از جنبه های مثبت و هم منفی آن، دریابند و بیان صحیح سیاسی آنرا ترسیم کنند. ولی اگر انقلابی از درون دست و پایش بوسیله موانع ذهنی برای عمل کردن بسته شده باشد، کمبود ادراک و یا اراده داشته باشد، بوسیله ناسزاگاری درونی و تعصبات مذهبی، ملی، نژادی و یا شغلی، علیل شده باشد، آنوقت او حداکثر فقط یک نیمه انقلابی است.

رفقا! هم اکنون برای انقلابیون آنقدر موانع در شرایط عینی وجود دارد که دیگر آنها نمی توانند اجازه دهند که موانع ذهنی هم به موانع و اصطکاک های عینی افزوده شود. بنابراین این تعلیم انقلابیون باید بالاتر از همه به معنی رهائی از تمام جهالت ها و خرافات موروثی باشد که غالباً حتی در آگاهی های خیلی "حساس" هم حفظ شده است. و بنابراین ما به هر کس که جرأت بیان این را داشته باشد که گویا ممکن است احساسات و طرز تفکر صوفیانه و مذهبی با کمونیزم سازگار باشد، مخالفت آشتی ناپذیر ابراز می داریم.

همانطور که می دانیم چند وقت پیش یکی از رفقای معروف سوئدی در باره سازگاری مذهب نه تنها با عضویت در حزب کمونیست، بلکه با جهان بینی مارکسیستی، مطالبی نوشت (۳). ما الحاد را که عنصر جدا نشدنی از طرز تلقی ماتریالیستی از زندگی است، یکی از شرایط اولیه برای تعلیم تئوریک یک انقلابی بشمار می آوریم. آنهایی که بدنیائی دیگر اعتقاد دارند، قادر نیستند که تمام شور و هیجان خود را بر روی تغییر و تحول این دنیا متمرکز کنند.

## تئوری مبارزه انقلابی

چقدر ما گفته ایم که "در پایان، عمل پیروز می شود." این گفته از این نظر صحیح است که مجموعه تجربه یک طبقه و تمام بشریت، تدریجاً تخیلات و تئوری های غلطی را که بر پایه کلی گویی های شتاب زده بنا شده اند، کنار می ریزد. ولی می توان با حقیقت مساوی گفت که "در پایان، تئوری پیروز می شود"، و تئوریکه مقصود ما این باشد که تئوری در واقع کل تجربه بشری را در بر می گیرد. اگر از این نقطه نظر دیده شود، مقابله بین تئوری و عمل از بین می رود، به این خاطر که تئوری چیزی نیست مگر صحیح در نظر گرفتن و کلیت دادن به عمل. نه خود تئوری، بلکه بطور سراسری، خالصاً تجربی و

خام در نظر گرفتن آنست که عمل را مغلوب می کند. ما از هر جهت حق داریم که بگوییم "خودتان را با تئوری مساح کنید، چرا که در تحلیل نهائی، تئوری پیروز می شود". برای اینکه قادر باشید به درستی شرایط مبارزه را که شامل وضع طبقه خودتان هم می شود، ارزیابی کنید، شما به متد قابل اطمینانی برای تعیین جهت سیاسی و تاریخی احتیاج دارید. این مارکسیزم است، و یا با توجه به عصر ما، لنینیزم.

مارکس و لنین بزرگترین راهنمایان ما در حوزه تفکر اجتماعی هستند. عقاید این دو نفر که تجسم جهان بینی ماتریالیستی و دیالکتیکی است، اساس برنامه دانشگاه کمونیستی سوردلف را تشکیل می دهد. مارکس - لنین! اینست آن ترکیبی که مانع از هر نوع تفکر "آکادمیزی" است. منظور من آن بحث هائی در باره آکادمیزم است که در مدارس شما برگزار می شد و بعداً راه خود را بطرف ستون های مطبوعات عمومی حزب باز کرد (۴). آکادمیزم، به معنی اعتقاد داشتن به اهمیت تئوری بخودی خودش، برای ما انقلابیون دو برابر پوچ است. تئوری در خدمت مجموعه بشریت است؛ در خدمت امر انقلاب است.

این درست است که در دوره مشخص از توسعه اجتماعی ما، کوشش هائی برای جدا کردن مارکسیزم از عمل انقلابی، صورت گرفت. این طی دوره به اصطلاح مارکسیزم قانونی، در سالهای دهه ۱۸۹۰ بود (۵). مارکسیست های روسیه به دو اردوگاه تقسیم شده بودند: مارکسیست های قانونی، در سالن های ژورنالیستی در مسکو و پتروگراد؛ و مجمع اخوت زیرزمینی - در زندان ها، تبعیدگاه های کیفری، مهاجرت، و وضع غیر قانونی.

بعنوان یک قاعده کلی، در آن روزها قانونی ها، تحصیل کرده تر از ما گروه مارکسیست های جوان بودند. درست است که بین ما یک گروه بسیار تحصیل کرده مارکسیست انقلابی هم وجود داشت، ولی

تعداد اینها از انگشتان دست تجاوز نمی کرد. اگر بخواهیم با خودمان صادق باشیم، باید اذعان کنیم که ما در اکثریت قاطعمان، بسیار جاهل بودیم. بعضی وقت ها، برخی از عقاید داروین ما را شوکه می کرد. و تازه همه ما هم به آنجا نرسیدیم که فرصت خواندن داروین را پیدا کنیم. با وجود این من بطور حتم می توانم بگویم موقع ایکه یکی از این جوانان ۱۹ یا ۲۰ ساله زیرزمینی، با یکی از آن مارکسیست های قانونی برخورد می کرد و شاخ و شاخ می شد، این احساس را در بین جوانان بر می انگیزت که از همه آنها گذشته، باز ما از آنها با هوش تر هستیم. این به سادگی یک تکبر بچه گانه نبود. خیر. کلید رمز این احساس این بود که اگر اراده برای عمل انقلابی نداشته باشید، غیر ممکن است بتوانید واقعاً در مارکسیزم تسلط پیدا کنید. تنها اگر تئوری مارکسیستی با این اراده ترکیب شده و بطرف غلبه بر شرایط موجود هدایت شده باشد است که می تواند بصورت ابزاری برای مته زدن و سوراخ کردن در آید. و اگر این اراده انقلابی فعال غایب باشد، آنوقت مارکسیزم، فقط یک شبه مارکسیزم است، یک چاقوی چوبی است که نه نیش می زند و نه می برد. و این همان چیزی بود که تحت هدایت مارکسیست های قانونی وجود داشت. آنها تدریجاً به لیبرال ها تبدیل شدند.

آمادگی برای عمل انقلابی، شرط اولیه برای تسلط در دیالکتیک مارکسیستی است. یکی بودن دیگری نمی تواند زندگی کند. مارکسیزم نمی تواند آکادمیزم باشد، مگر اینکه از مارکسیزم بدون - یعنی ابزار تئوریک برای عمل انقلابی بودن - افتاده باشد. دانشگاه سوردلف از ورطه انحطاط آکادمیکی محفوظ است، زیرا یک مؤسسه حزبی است، و در آینده هم یکی از سنگرهای قلعه محاصره شده انقلابی باقی خواهد ماند.



۱- یاکوف میخائیلوویچ سوردلف (۱۹۱۹-۱۸۸۵)، که این دانشگاه به یادبود او نامگذاری شده بود، یکی از رهبران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، صدر کمیته اجرائی مرکزی کنگره شوراها و دبیر کمیته مرکزی حزب بلشویک بود. او همچنین اولین رئیس جمهور جمهوری شوروی روسیه بود.

۲- متعلق به مکتب آینده گرایی

۳- در سال ۱۹۲۳، ست هوگلوند (۱۹۵۶-۱۸۸۴) مقاله ای در روزنامه حزب کمونیست سوئد نوشت و طی آن سعی کرد ثابت کند که شخص می تواند در عین حال هم کمونیست باشد و هم معتقد به مذهب. او اینطور بحث می کرد که برای عضویت در حزب کمونیست، لازم است که شخص تنها برنامه حزب و انضباط آنرا قبول داشته باشد. او در بین سالهای ۲۴-۱۹۲۳ مبارزه ای بر سر این موضوع و مسائل دیگر را علیه کمیته اجرائی بین الملل کمونیستی رهبری کرد و بالاخره در اوت ۱۹۲۴ از حزب کمونیست اخراج شد.

۴- مقصود مناظره ای است که در پایان سال ۱۹۲۱ در روزنامه "پراودا" جریان داشت و طی آن سعی می شد چرخش بعضی از جوانان بطرف آکادمیزم با تئوری بافیهای تجریدی توضیح داده شود.

۵- مارکسیست های قانونی، گروهی بودند که قبل از انقلاب روسیه مارکسیزم را آنچنان از محتوی انقلابی اش تهی کرده بودند که تحت رژیم تزاری امکان فعالیت علنی و قانونی داشتند. رهبر این گروه پیتر استروو (۱۹۴۴-۱۸۷۰) بود. پس از انقلاب اکتبر، اغلب به دشمنان سر سخت دولت شوروی تبدیل شدند.

تهیه و تنظیم از: مراد شیرین

## در باره مسئله وحدت کمونیست ها

هسته اقلیت، "دفترهای کارگری سوسیالیستی" و سمینار های مشترک

انتشار مجدد "سوسیالیسم" ارگان "هسته اقلیت" که در خرداد امسال صورت گرفت را به کلیه رفقای "هسته اقلیت" تبریک گفته و امیدواریم از این طریق - و البته با پشتکار خود آنها- بتوانیم دیالوگ مفید و مؤثری در زمینه مباحث جاری مبارزاتی داشته باشیم.

در این شماره که تحت عنوان سوسیالیسم ویژه دیدگاه ها منتشر شد، نوشته ای تحت عنوان "در حاشیه مباحث سمینار مشترک" با امضاء "ص. ساده" چاپ شده که به برخورد دفترهای کارگری سوسیالیستی به مسئله سمینارهای مشترک (رجوع کنید به "پیرامون مسئله وحدت کمونیست ها- طرحی برای بحث"، نشر کارگری سوسیالیستی)، انتقاد شده است. در ذیل سعی می کنم پاسخ خود را در مورد اصلی ترین نکات مطروحه در این نوشته ارائه دهم.

نوشته مذکور قبل از اینکه انتقادی به نظرات دفترها باشد، نشان دهنده جایگاه مشخصی است که روند مبارزه طبقاتی در شرایط کنونی به جریان "هسته اقلیت" تحمیل کرده است. و نه جایگاهی که خود بدست آورده باشد. صرف مطرح کردن اینکه اکنون دوران بازبینی و بازنگری و در نهایت آماده کردن خود برای دوره بعدی مبارزه از طریق نزدیک کردن گرایشات از یک جوهر (اشاره به طرح همگرایی) است، مشکلی را به تنهایی حل نمی کند، بل که شیوه و وسیله پیشبرد این ایده است که شاید اهمیتش از خود ایده کمتر نباشد.

نگاهی اجمالی به این نوشته تناقضات آن در چارچوبی که نویسنده برای پیش برد بحث خود به کار گرفته است را فوراً نمایان می کند. بطور مشخص علی رغم دل آزردهگی او در مورد "روش بحث" و "فیزیولوژی زبان نیروی چپ" که به نظر او به تداوم پراکندگی کمک می رسانند، خود در به کار گیری این زبان از همان روش بحث و

فیزیولوژی زبان رایج پیروی کرده است. بهر حال قصد من در اینجا پرداختن به چگونگی ارائه روش نوین بحث در میان نیروهای چپ نیست، بل که سعی می‌کنم مختصراً به نکات مبهم و ناروشن در راستای مباحث مطروحه در سمینار توضیحات بیشتری بدهم.

رفیق "ساده" با این سؤال شروع می‌کند. "آیا وقتی یک نیروی سیاسی در سمینار مشترک نیروهای چپ شرکت می‌کند که قرار است به مبانی و اشکال فعالیت کمونیستی در شرایط امروزه پرداخته شود اما مبلغ کار دموکراتیک و عام‌المنفعه می‌گردد در عمل معنایی جز این دارد که در اعتقاد واقعی اش باوری به اهمیت پرداختن به مبانی و اشکال فعالیت کمونیستی ندارد."

آنچه رفقای دفترهای کارگری سوسیالیستی در سمینار مذکور به عنوان اتحاد عمل کمونیست‌ها در شرایط کنونی مطرح کردند، عبارت بود از: همکاری و اتحاد در عمل مشخص - مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و دفاع از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران و در این راستا همکاری فعال با کارگران مبارزی که توانسته‌اند از تیغ رژیم جمهوری اسلامی جان سالم بدر برند و امروز به عنوان کارگران پناهنده در پی متشکل کردن خود، بازسازی، تماس با کارگران پیشرو در داخل و نهایتاً بازگشت به ایران هستند. و برای انجام چنین اتحاد عملی به هیچگونه سامانه و یا مرامنامه خاصی و یا توافقات برنامه‌ای، حتی بر سر عام‌ترین موضوعات، احتیاجی نیست. در نتیجه فعالیت‌هایی از این قبیل می‌تواند کلیه نیروهای درگیر در سمینار را در بر گیرد.

در واقع از طریق این فعالیت‌های عملی است که نزدیکی و مشارکت بین عناصر انقلابی و کمونیست حاصل می‌گردد و در این جهت می‌توان به تداوم و تدارک جلسات بحث و گفتگو حول کلیه مسائل انقلاب و از جمله تشنت و پراکندگی در صفوف کارگران و کمونیست‌ها پرداخت. و اکنون سمینار (به درستی) پیرامون فعالیت‌های عملی، وظایفی از جمله: "۱- مبارزه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی در کلیه عرصه‌ها، متناسب با توان و امکانات نیروهای شرکت‌کننده در سمینار؛ ۲- حمایت و پشتیبانی از مبارزات طبقه کارگر در

اشکال مختلف و همکاری با نهادها و تشکل های کارگری، را در دستور کار خود قرار داده است (رجوع کنید به گزارش سومین سمینار مشترک).

ما به سهم خود و متناسب با توان و امکانات خود فعالیت هایی انجام داده ایم و گزارش آنها را هم منتشر کردیم. خوب بود رفقای "هسته اقلیت" - به عنوان یکی از ارکان اصلی و بنیان گزاران این نوع سمینارها - هم همین کار را انجام می دادند. این گونه فعالیت ها اما، از دید رفیق "ساده" کارهای دموکراتیک و عام المنفعه قلمداد می شود و حتماً نسبت به "پرداختن به مبانی و اشکال فعالیت کمونیستی" از درجه اهمیت ثانوی بر خوردارند. و طبیعی است ما را متهم کند که به اهمیت پرداختن به مبانی و اشکال فعالیت کمونیستی اعتقادی نداریم.

شاید ما در ارزیابی خود از "پیشرفت ها" و "پس رفت ها" تا اندازه ای عجولانه قضاوت کرده باشیم، ولی این رسالتی که رفیق "ساده" با آب و تاب به سمینار های مشترک نیروی چپ نسبت می دهد، در عمل نتوانسته است در طول ۶ ماه گذشته حتی یک خط حول مسائل مطروحه در آخرین سمینار، انتشار دهد. چرا؟

و اما در جای دیگر مطرح می شود "وقتی رفقای دفتر های کارگری سوسیالیستی تز بحران تاریخی رهبری انقلابی پرولتاریا در سطح جهانی را به عنوان پاسخ به بحران چپ و از جمله چپ در ایران می پندارند، آیا واقعاً می توانند به رسالت سمینار های مشترک نیروی چپ اعتقادی داشته باشند."

تو گوئی دفتر های کارگری سوسیالیستی اعلام کرده است تا حل بحران تاریخی رهبری انقلابی پرولتاریا در سطح جهانی، کمونیست ها نمی توانند کوچکترین کاری انجام دهند و باید همه دست روی دست بگذاریم و منتظر حل این بحران در سطح جهانی باشیم!

مفهوم "بحران تاریخی رهبری" اما، چیزی نیست که ما اختراع کرده باشیم و توسط آن سعی کنیم "رسالت" سمینار هایی از این قبیل را زیر سؤال ببریم. این مفهوم ریشه و جایگاه مشخص خود را در جنبش کمونیستی جهانی دارد. و در مقاطع حساس تاریخی همچون جنگ

جهانی اول - در شرایطی که اکثر "احزاب کارگری" اروپایی به پیروی از خط رفرمیستی بین الملل دوم در رابطه با جنگ، مبلغ خط و مشی سیاست سوسیال-شونیستی بودند و یا در مقطع فوریه ۱۹۱۷ در روسیه و عدم توانایی رهبری انقلابی در سطح جهانی در امر سازمان دهی طبقه کارگر، مورد استفاده قرار گرفته است.

بدیهی است اکنون شرایط سیستم سرمایه داری و نحوه عمل کرد آن به عنوان یک سیستم جهانی با شرایط ۷۰ سال پیش تفاوت هایی کیفی دارد. این تغییر شرایط تأثیرات خود را بر چگونگی روند مبارزه کارگران با سرمایه داران که در مبارزه کار و سرمایه تبلور می یابد، گذاشته است. لیکن امر تشکل پرولتاریا جهت سازماندهی و رهبری مبارزات او همواره یکی از عاجل ترین وظایف کمونیست های انقلابی بوده و هست. و دقیقاً این عدم وجود رهبری (عامل ذهنی) از یک سو و آمادگی شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی از سوی دیگر است که نه تنها طبقه کارگر، بل که کل بشریت را در بحرانی تاریخی قرار داده است. و در نتیجه کلیه حرکت های انقلابی طبقه کارگر به نوعی خنثی گردیده است. با توجه به خصلت بین المللی این بحران به طور کلی و در رابطه با شرایط کنونی جنبش کمونیستی ایران - که از جنبش کمونیستی بین المللی نشأت می گیرد- به کارگیری این مفهوم نمی تواند جدا از اقدامات اساسی در جهت تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر ایران، باشد. حزبی که بتواند به مثابه بخشی از جنبش کمونیستی جهانی در راه تشکیل ستاد رهبری جهانی طبقه کارگر، عمل نماید.

بنابراین استراتژی ایجاد حزب انقلابی در ایران (و کشورهای دیگر) و متشکل شدن آنها در ستادی انقلابی، با حل بحران تاریخی رهبری انقلابی پرولتاریا ارتباطی تنگاتنگ دارد. انقلاب کار توده ها است و تحقق انقلاب کارگری در ایران مستلزم برخورداری هزاران هزار کارگر پیشرو از آگاهی سوسیالیستی است. و نه تنها عده ای کمونیست و انقلابی. برای ایجاد چنین حزبی باید از هم اکنون اقدامات اساسی صورت گیرد. حزب انقلابی پرولتاریا را شب انقلاب نمی سازند. این حزب باید از درون مبارزات و درگیری مستقیم

کارگران در مبارزات جاری خود و در نهایت از طریق برنامه انقلابی، برنامه ای که توسط عمل مبارزاتی پیشروان کارگری - رهبران طبیعی طبقه کارگر - آزمایش شده و با مبارزات آنان تلفیق گردیده است، بیرون آید.

البته نمی توان بدون درکی مشابه از چگونگی ایجاد حزب انقلابی و پیش برد امر انقلاب و در نهایت تسخیر قدرت و جایگزینی دولت آینده، با هر نیرویی (حتی اگر خود را روزی هزار بار کمونیست بنامد)، کوچک ترین گامی به پیش برداشت. مضافاً اینکه درگیری مستقیم کمونیست ها در مبارزات کارگران و ساختن نطفه های اولیه این حزب درون پیشروان کارگری امری حیاتی است و می توان و باید از هم اکنون به تدارک آن پرداخت. علی رغم اینکه ایجاد حزب انقلابی، بر اساس آنچه گفته شد، اساساً امری است مربوط به داخل ایران، لیکن نطفه های اولیه آنرا می توان از هم اکنون و در همین خارج کشور سازمان داد. کارگران و فعالین کمونیست می توانند برای تدارک چگونگی دخالت خود در جنبش کارگری ایران، به تشکیل هسته های کارگری سوسیالیستی پرداخته و حول نشریه ای کارگری و تئوریک وحدت نمایند.

بنا بر این تا آنجایی که به سمینارهای مشترک مربوط می شود، دامن زدن به مباحثات حول کلیه مسائل جنبش و دفاع از مبارزات روزمره کارگران ایران، از جمله فعالیت هایی است که می توان به آنها پرداخت. مباحثات اولیه حول استراتژی ایجاد حزب انقلابی را می توان از هم اکنون آغاز کرد. از طریق سمینارهای مشترک می توان تنها رئوس این مباحثات را به بحث گذاشت، که خود از اهمیت ویژه ای برخوردار است. و باید جزء وظایف اصلی و مبرم مسئولین به شمار رود. اما حتی در همین سطح هم نمی توان به پخش یکی دو مقاله آنهم در ابتدای شروع جلسه سمینار بسنده کرد و اسم آن را سازماندهی مباحث ایدئولوژیک گذاشت. تا این نوع سبک کار ادامه دارد، هیچ اقدام اساسی در جهت حل تشنگی و پراکندگی چپ، صورت نخواهد گرفت. آنوقت که به حق سؤال می شود، تجربه نشست ها و سمینار

های اخیر به کجا انجامیدند؟ چه همگرایی بوقوع پیوست؟ رفیق "ساده" جواب می دهد: سمینار در نقد به شرایط موجود به نکات مشترکی دست یافت از جمله تشتت ایدئولوژیک - سیاسی، وجود گرایشات تعریف نشده در درون جنبش کمونیستی و سازمان ها، پراکندگی نیروهای کمونیستی، ضرورت بازبینی و بازبینی کمونیسم در سطح جهانی (از جمله ایران) و آغاز به شکل گیری گروه بندی های سیاسی جدید! و... در آخر هم می گوید: "این نکات برای رفقای دفترهای کارگری سوسیالیستی فاقد اعتبارند".

بدیهی است دستیابی به چنین ادراک مشترکی در رابطه با موضوعات فوق - که البته ضرورت دستیابی به آنها سالهاست همچون پتکی بر پیکر جنبش کمونیستی ایران می کوبد - به نقد چند گام به جلو است و باید به فال نیک گرفته شود. ولی چرا تاکنون به چنین ادراکاتی نرسیده بودیم، خود ریشه در رشد ناموزون فکری نیروهای جنبش کمونیستی و شرایط خاص آن دارد. بنابراین اگر از نتیجه کار و ارائه کارنامه سراغ گرفته می شود این به معنی بی اعتبار جلوه دادن جوهر ادراکات فوق نیست بلکه به عبارتی جویای حال و روز آنان شدن است.

تنها برش کامل از باورهای گذشته و رها کردن سنتریزمی که تمام آحاد بین الملل سوم را در بر گرفت و برای یک دوره تاریخی جنبش انقلابی را به قهقرا برد و امروز همواره به عنوان مانعی ای در راستای شکل گیری یک آلترناتیو انقلابی عمل می کند، لازم، اما کافی نیست. کارنامه ۷۰ سال سازش طبقاتی این خط مشی و تداوم آن باید مورد بررسی قرار گیرد. تنها از این طریق است که گرایشات تعریف نشده مورد نظر رفقای "هسته اقلیت" می توانند پروسه تکوین خود را ببمایند و از درون آن گروه بندی های جدید شکل گیرند. و تنها با پیشرفت در این مسیر مشخص است که "طرح همگرایی" رفقا قابل درک است.

بدیهی است که درک رفقای "دفترهای کارگری سوسیالیستی" از سمینارهای مشترک نمی تواند این باشد که از درون آنها بتوان حزب و

یا جبهه‌ای ساخت. ترکیب نیروهای شرکت کننده در آنها خود بازگو کننده این حقیقت است. درک خود را از پروسه ایجاد حزب انقلابی، در بالا بیان کردم. از طریق این سمینارها حتی اگر بتوان به رئوس اختلاف نظرات هم دست یافت، خود گامی است به جلو. اما آنچه که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، این است که با روشن شدن رئوس اختلافات و دوره مشخصی از تبادل نظر، و همکاری و اتحاد عمل در مسائل گوناگون (البته اگر همه چیز طبق برنامه ریزی پیش برود) گرایشات بعضاً تکوین یافته و از یک جوهر، برای تداوم پروسه نزدیکی بیشتر خود، باید از چارجوب سمینارها فراتر رفته تا بتوانند با متمرکز کردن بحث های خود، به ویژه در رابطه با شناخت و درک از سرمایه داری و سوسیالیسم گام های اساسی تری به جلو بردارند. و بالاخره بر بستر چنین روندی به آرایش لازم و کافی جهت انسجام بخشیدن به برنامه و استراتژی انقلابی و آماده ساختن خود برای دخالت مستقیم در جنبش کارگری ایران در دوران آتی مبارزاتی، بپردازند. ما خود ابتدا معتقد نیستیم که به کلام آخر در مارکسیسم رسیده ایم. و خود را تافته جدا بافته ای از کل این روند نمی دانیم و حساسیت ما نسبت به مسائل جاری از همین واقعیت نشأت می گیرد. بر مبنای چنین درکی و با توجه به تجارب تاریخی مبارزات کارگری به ویژه تجربه انقلاب بهمن ۵۷ ایران است که معتقدیم وحدت های جنینی امروز نباید تخم انحرافات و کج روی های گذشته را در خود جای دهد.

چنانچه درک رفقای "هسته اقلیت" به عنوان یکی از شرکت کنندگان در سمینار با مطالب فوق هم خوانی ای داشته باشد، آنگاه سمینار مشترک نمی تواند "جنینی مرده" تلقی گردد. بل که کوشش ما باید در جهت پرورش و بارآوری آن باشد.

م. سهرابی

۱۰ اوت ۹۳- لندن